

به نام یزدان پاک

همه سوال های

دکترای تخصصی (Ph.D)

علوم سیاسی و روابط بین الملل

(جلد ۱۰)

۱۴۰۳

گردآورندگان

گروه مولفین

## فهرست مطالب

### آزمون دکترای علوم سیاسی و روابط بین‌الملل ۱۴۰۳

۷	سیاست‌شناسی (مبانی علم سیاست، جامعه‌شناسی سیاسی، اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی)
۹	پاسخ‌نامه سیاست‌شناسی (مبانی علم سیاست، جامعه‌شناسی سیاسی، اندیشه‌های سیاسی، سیاست‌های تطبیقی)
۵۹	اصول روابط بین‌الملل
۶۰	پاسخ‌نامه اصول روابط بین‌الملل
۷۲	سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۷۳	پاسخ‌نامه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۸۰	اندیشه‌های سیاسی غرب
۸۱	پاسخ‌نامه اندیشه‌های سیاسی غرب
۱۰۲	جامعه‌شناسی سیاسی (غرب و ایران)
۱۰۳	پاسخ‌نامه جامعه‌شناسی سیاسی (غرب و ایران)
۱۲۱	نظریه‌های روابط بین‌الملل (نظریه‌های کلاسیک، جدید و اقتصاد سیاسی بین‌الملل)
۱۲۲	پاسخ‌نامه نظریه‌های روابط بین‌الملل (نظریه‌های کلاسیک، جدید و اقتصاد سیاسی بین‌الملل)
۱۵۳	روش‌شناسی (سیاسی، بین‌الملل و منطقه‌ای)
۱۵۴	پاسخ‌نامه روش‌شناسی (سیاسی، بین‌الملل و منطقه‌ای)
۱۹۱	منابع



## نظریه‌های روابط بین‌الملل (نظریه‌های کلاسیک، جدید و

### اقتصاد سیاسی بین‌الملل)

۵۱. نظریه سیکل رهبری جهانی مربوط به کدام نظریه پرداز روابط بین‌الملل است؟  
(۱) راگی (۲) مدلسکی (۳) ارگانسکی (۴) گیلپین
۵۲. رژیم‌های بین‌المللی براساس گستره کارکردی آن‌ها، به چه گونه‌هایی دسته‌بندی می‌شوند؟  
(۱) خاص و متکثر (۲) خاص و عملیاتی (۳) منعطف و متمرکز (۴) عملیاتی و سیاست‌گذار
۵۳. کدام نظریه امکان‌هایی را که برای کنش سیاسی کشورها در نظام بین‌الملل وجود دارد توضیح می‌دهد؟  
(۱) تجربی (۲) رفتاری (۳) هنجاری (۴) حل مشکل
۵۴. به نظر ویور، دو طرف مناظره چهارم در روابط بین‌الملل، شامل کدام نظریه‌پردازان می‌شود؟  
(۱) آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان (۲) خردگرایان و بازاندیش‌گرایان  
(۳) سازندگان و خردگرایان (۴) رفتارگرایان و پساساختارگرایان
۵۵. براساس کدام مفهوم سازندگان، می‌توان به نقش کنشگران در تغییر ساختار پرداخت؟  
(۱) توزیع قدرت (۲) ماده و معنا (۳) دوگانگی ساختار (۴) موازنه منافع
۵۶. به نظر جان مرشایمر، در نظام آنارشیک چرا دولت‌ها تهاجمی‌اند؟  
(۱) همیشه منافع توسعه‌طلبی بیشتر از مخاطرات آن است.  
(۲) بیشینه‌سازی قدرت نسبی راهبرد تضمین بقاست.  
(۳) انسان‌ها ذاتاً قدرت‌طلب و تهاجمی هستند.  
(۴) ناسیونالیسم تهاجمی در کشورها غالب است.
۵۷. کدام رهیافت فمینیستی، جانب‌داری جنسیتی حاکم بر مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل را آشکار می‌کند؟  
(۱) تجربی (۲) تحلیلی (۳) رادیکال (۴) هنجاری
۵۸. کدام نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل، نظریه‌های بازاندیش‌گرا را فاقد برنامه پژوهشی مشخص و منسجم می‌داند؟  
(۱) ونت (۲) بول (۳) کوهین (۴) والتس
۵۹. از نظر کینز، ضعیف‌ترین حلقه در زنجیره منطقی که به اشتغال کامل منجر می‌شود، کدام است؟  
(۱) بودجه نامتوازن (۲) سیاست پولی (۳) نرخ بهره (۴) میزان تقاضا
۶۰. کدام نظریه‌پرداز، دیدگاه شکاکانه‌ای در مورد جهانی شدن دارد؟  
(۱) فرگوسن (۲) کوهین (۳) هانتینگتون (۴) فوکویاما
۶۱. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، نظام برتون وودز کدام رویکرد را در پیش گرفت؟  
(۱) شناورسازی نرخ ارز با ارتباط دادن ارزش همه ارزهای اصلی به ارزش طلا  
(۲) شناورسازی نرخ ارز با ارتباط دادن ارزش همه ارزهای اصلی به ارزش دلار  
(۳) تضمین نرخ ارز ثابت اما انعطاف‌پذیر با ارتباط دادن ارزش همه ارزهای اصلی به ارزش دلار  
(۴) تضمین نرخ ارز ثابت اما انعطاف‌ناپذیر با ارتباط دادن ارزش همه ارزهای اصلی به ارزش طلا
۶۲. «مطغیان علیه غرب» و «مشکله آنارشی» به ترتیب در کدام نظریه‌های روابط بین‌الملل مطرح شده‌اند؟  
(۱) مکتب انگلیسی - پسا تجددگرایی (۲) نو واقع‌گرایی - نولیبرالیسم  
(۳) فمینیسم - نولیبرالیسم (۴) نو واقع‌گرایی - مکتب انگلیسی
۶۳. نظر رابرت کاکس، در خصوص بلوک تاریخی ضد هژمونیک بین‌المللی کدام است؟  
(۱) در سطح نظام بین‌الملل شکل گرفته است.  
(۲) دولت‌های پیرامونی به تنهایی به آن شکل می‌دهند.  
(۳) پس از شکل گرفتن نظم جدید عادلانه شکل می‌گیرد.  
(۴) فعلاً وجود ندارد و باید ابتدا در سطح جوامع ملی شکل بگیرد.
۶۴. جیمز روزنا، نظریه‌های روابط بین‌الملل را در قالب کدام مفاهیم دسته‌بندی می‌کند؟  
(۱) توپ بیلبارد - تور ماهی‌گیری - اختاپوس (۲) واقع‌گرایی - خردگرایی - انقلابی‌گری  
(۳) جریان اصلی - جریان میانه - جریان منتقد (۴) دولت محور - چند محور - جهان محور
۶۵. کدام نظریه‌پرداز، دولت هژمونیک را تضمین‌کننده ثبات نظام اقتصادی در جهت نیل به خیر بزرگ‌تر قلمداد کرد؟  
(۱) سوگانامی (۲) کیندلبرگر (۳) مرشایمر (۴) لینکلتر



### ۵۱. گزینه ۲)

گزینه صحیح در سوال مطرح شده، گزینه ۲) مدلسکی می‌باشد. سوال در مورد شناسایی نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل که نظریه «سیکل رهبری جهانی» (Global Leadership Cycle) به او منسوب است، می‌باشد. هدف اصلی سوال، سنجش دانش داوطلب در زمینه نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل و به‌ویژه نظریه‌های مربوط به تغییر نظام بین‌الملل و رهبری جهانی است.

#### دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه مدلسکی

جک مدلسکی (Jacek Kugler) به همراه ویلیام تامپسون (William R. Thompson)، به عنوان نظریه‌پردازان اصلی «سیکل رهبری جهانی» یا به عبارت دقیق‌تر «سیکل طولانی جنگ جهانی» (Long Cycle of Global Politics) شناخته می‌شوند. نظریه سیکل رهبری جهانی، یک چارچوب نظری کلان در روابط بین‌الملل است که به دنبال تبیین پویایی‌های بلندمدت نظام بین‌الملل، به ویژه ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و ادوار صلح و جنگ در عرصه بین‌المللی است.

#### مفروضات و مبانی نظری سیکل رهبری جهانی مدلسکی و تامپسون:

- **نظام جهانی به عنوان یک سیستم:** مدلسکی و تامپسون نظام جهانی را به عنوان یک سیستم در نظر می‌گیرند که دارای ساختار و پویایی‌های خاص خود است. این سیستم از واحدهای سیاسی (دولت‌ها) و روابط متقابل آن‌ها تشکیل شده و تحت تاثیر نیروهای کلان تاریخی و ساختاری قرار دارد.
- **نقش رهبری جهانی:** نظریه سیکل رهبری جهانی بر نقش «رهبر جهانی» (Global Leader) در نظام بین‌الملل تاکید دارد. رهبر جهانی، کشوری است که از قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک برتر برخوردار بوده و قادر است قواعد و هنجارهای نظام بین‌الملل را تعیین و اجرا کند.
- **سیکل‌های طولانی:** نظام جهانی بر اساس سیکل‌های طولانی عمل می‌کند که شامل مراحل مختلفی از جمله تمرکز قدرت، جنگ جهانی، عدم تمرکز قدرت و بی‌ثباتی است. این سیکل‌ها به طور دوره‌ای تکرار می‌شوند و پویایی‌های نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند.
- **جنگ جهانی به عنوان نقطه عطف:** جنگ جهانی در نظریه سیکل رهبری جهانی، نقطه عطفی است که ساختار نظام بین‌الملل را تغییر می‌دهد و منجر به ظهور رهبر جهانی جدید و بازسازی نظام بین‌الملل می‌شود.

#### مراحل سیکل رهبری جهانی:

نظریه سیکل رهبری جهانی، سیکل نظام بین‌الملل را به چهار مرحله اصلی تقسیم می‌کند:

۱. **تمرکز جهانی (Global Concentration):** در این مرحله، یک قدرت بزرگ به تدریج برتری خود را در نظام بین‌الملل تثبیت می‌کند و به رهبر جهانی تبدیل می‌شود. این قدرت از مزیت‌های اقتصادی، فناوری و نظامی برخوردار بوده و قادر است نظم بین‌المللی را شکل دهد.
۲. **جنگ جهانی (World War):** ظهور رهبر جهانی جدید معمولاً با یک جنگ بزرگ و فراگیر همراه است که به عنوان «جنگ جهانی» شناخته می‌شود. این جنگ، ساختار نظام بین‌الملل را به چالش می‌کشد و زمینه را برای تثبیت رهبری جهانی جدید فراهم می‌کند.
۳. **عدم تمرکز جهانی (Global Deconcentration):** پس از جنگ جهانی و تثبیت رهبری جهانی، دوره‌ای از ثبات و نظم در نظام بین‌الملل حاکم می‌شود. اما به تدریج، قدرت رهبر جهانی کاهش یافته و قدرت‌های جدید به چالش کشیدن رهبری او برمی‌خیزند.
۴. **رقابت و بی‌ثباتی (Contention):** در این مرحله، نظام بین‌الملل وارد دوره رقابت و بی‌ثباتی می‌شود. قدرت رهبر جهانی رو به زوال رفته و نظام بین‌الملل مستعد جنگ و تغییرات ساختاری می‌شود.

#### تجزیه و تحلیل و تفسیر نظریه سیکل رهبری جهانی:

نظریه سیکل رهبری جهانی، یک نظریه کلان و ساختارگرا در روابط بین‌الملل است که به دنبال تبیین پویایی‌های بلندمدت نظام بین‌الملل از منظر ساختار قدرت و رهبری جهانی است. این نظریه، با تاکید بر نقش سیکل‌های طولانی و جنگ‌های جهانی در تغییر نظام بین‌الملل، دیدگاهی متفاوت از نظریه‌هایی ارائه می‌دهد که بر نقش دولت‌ها، منافع ملی یا عوامل داخلی در سیاست بین‌الملل تمرکز دارند.

#### نقاط قوت نظریه سیکل رهبری جهانی:

- **چارچوب کلان و جامع:** نظریه سیکل رهبری جهانی، یک چارچوب کلان و جامع برای تحلیل تاریخ بلندمدت نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد. این نظریه قادر است الگوهای تکرار شونده در تاریخ نظام بین‌الملل، مانند ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و ادوار صلح و جنگ را تبیین کند.
- **تاکید بر ساختار قدرت:** نظریه سیکل رهبری جهانی، بر اهمیت ساختار قدرت در نظام بین‌الملل تاکید دارد و نشان می‌دهد که چگونه تغییرات در ساختار قدرت می‌تواند منجر به تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل شود.
- **توجه به نقش رهبری جهانی:** این نظریه، نقش رهبری جهانی را به عنوان یک عامل کلیدی در شکل‌دهی نظم بین‌المللی مورد توجه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که رهبر جهانی چگونه می‌تواند قواعد و هنجارهای نظام بین‌الملل را تعیین و اجرا کند.
- **نقاط ضعف و انتقادات به نظریه سیکل رهبری جهانی:**
- **جبرگرایی تاریخی:** برخی از منتقدان، نظریه سیکل رهبری جهانی را به دلیل تاکید بیش از حد بر سیکل‌های تاریخی و ساختارهای کلان، به جبرگرایی تاریخی متهم می‌کنند. آن‌ها معتقدند که این نظریه، نقش عوامل انسانی، اراده سیاسی و انتخاب‌های رهبران را نادیده می‌گیرد.



- **تعریف مبهم رهبری جهانی:** مفهوم «رهبری جهانی» در نظریه سیکل رهبری جهانی تا حدی مبهم است و تعریف دقیقی از ویژگی‌ها و نقش‌های رهبر جهانی ارائه نمی‌شود.
- **عدم توجه به عوامل غیرمادی:** نظریه سیکل رهبری جهانی، بیشتر بر عوامل مادی قدرت، مانند اقتصاد و نظامی‌گری، تمرکز دارد و به عوامل غیرمادی، مانند فرهنگ، ایدئولوژی و هنجارها، توجه کمتری نشان می‌دهد.
- **دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه ۱) راگی: (Ruggie)** جان جرارد راگی (John Gerard Ruggie) بیشتر به خاطر کارهایش در زمینه نهادگرایی لیبرال و مفهوم «هژمونی تعبیه‌شده» (**Embedded Hegemony**) شناخته می‌شود. راگی بر نقش نهادهای بین‌المللی و هنجارها در شکل‌دهی رفتار دولت‌ها و حفظ نظم بین‌المللی تاکید دارد. در حالی که راگی به موضوع هژمونی و رهبری قدرت‌های بزرگ توجه دارد، تمرکز اصلی او بر سازوکارهای نهادی و هنجاری است و نظریه مشخصی با عنوان «سیکل رهبری جهانی» به او منسوب نیست.
- **گزینه ۳) ارگانسکی: (Organski)** ای. اف. کی ارگانسکی (A.F.K. Organski) نظریه‌پرداز **نظریه انتقال قدرت (Power Transition Theory)** است. این نظریه به بررسی پویایی‌های تغییر قدرت بین دولت‌ها و احتمال وقوع جنگ بین قدرت مسلط و قدرت در حال ظهور می‌پردازد. در حالی که نظریه انتقال قدرت به موضوع تغییر نظام بین‌الملل و رقابت قدرت‌های بزرگ مربوط است، با نظریه «سیکل رهبری جهانی» مدلسکی و تامپسون متفاوت است و بر مکانیسم‌های متفاوتی برای تغییر نظام بین‌الملل تاکید دارد. نظریه ارگانسکی بیشتر بر رقابت و جنگ ناشی از تغییر موازنه قدرت تمرکز دارد، در حالی که نظریه مدلسکی بر سیکل‌های بلندمدت رهبری و جنگ‌های جهانی به عنوان نقاط عطف تاکید می‌کند.
- **گزینه ۴) گیلپین: (Gilpin)** رابرت گیلپین (Robert Gilpin) نظریه‌پرداز واقع‌گرایی هژمونیک (**Hegemonic Realism**) و به ویژه کتاب مهم او «جنگ و تغییر در سیاست جهانی» (**War and Change in World Politics**) شناخته می‌شود. گیلپین نیز بر نقش هژمونی و رهبری قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل تاکید دارد، اما تمرکز اصلی او بر فرایندهای تغییر نظام بین‌الملل از طریق جنگ‌های هژمونیک است. گیلپین معتقد است که نظام‌های بین‌المللی توسط یک قدرت هژمونیک ایجاد و حفظ می‌شوند و تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل از طریق جنگ‌های بزرگ بین قدرت هژمونیک مسلط و قدرت‌های رقیب رخ می‌دهد. در حالی که گیلپین به موضوع رهبری جهانی و جنگ‌های بزرگ می‌پردازد، نظریه او با «سیکل رهبری جهانی» مدلسکی و تامپسون متفاوت است و بر مکانیسم‌های متفاوتی برای تغییر نظام بین‌الملل تاکید دارد. نظریه گیلپین بیشتر بر جنگ‌های هژمونیک به عنوان موتور تغییر نظام بین‌الملل تمرکز دارد، در حالی که نظریه مدلسکی بر سیکل‌های طولانی رهبری و مراحل مختلف آن تاکید می‌کند.
- **واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و معادل انگلیسی:**
- **نظریه سیکل رهبری جهانی:** - **Global Leadership Cycle Theory** نظریه‌ای در روابط بین‌الملل که پویایی‌های بلندمدت نظام بین‌الملل را بر اساس سیکل‌های رهبری و جنگ‌های جهانی تبیین می‌کند. این نظریه معتقد است که نظام بین‌الملل به طور دوره‌ای از مراحل تمرکز قدرت، جنگ جهانی، عدم تمرکز قدرت و رقابت عبور می‌کند.
- **رهبر جهانی:** - **Global Leader** کشوری که از قدرت برتر اقتصادی، نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک برخوردار است و قادر است قواعد و هنجارهای نظام بین‌الملل را تعیین و اجرا کند. رهبر جهانی نقش محوری در حفظ نظم بین‌المللی و مدیریت بحران‌ها دارد.
- **جنگ جهانی:** - **World War** جنگی فراگیر و گسترده که ساختار نظام بین‌الملل را به چالش می‌کشد و منجر به تغییرات اساسی در توزیع قدرت و رهبری جهانی می‌شود. جنگ جهانی در نظریه سیکل رهبری جهانی، نقطه عطف سیکل نظام بین‌الملل است.
- **نظام بین‌الملل:** - **International System** مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی مستقل (دولت‌ها) که در یک فضای جغرافیایی مشترک با یکدیگر تعامل دارند و تحت تاثیر قواعد، هنجارها و ساختارهای مشترک قرار دارند. نظام بین‌الملل موضوع اصلی مطالعه در روابط بین‌الملل است.
- **نظریه انتقال قدرت:** - **Power Transition Theory** نظریه‌ای در روابط بین‌الملل که بر پویایی‌های تغییر قدرت بین دولت‌ها و احتمال وقوع جنگ بین قدرت مسلط و قدرت در حال ظهور تمرکز دارد. این نظریه معتقد است که جنگ بیشتر زمانی محتمل است که یک قدرت در حال ظهور به قدرت مسلط نزدیک شود و به چالش کشیدن آن تمایل پیدا کند.
- **واقع‌گرایی هژمونیک:** - **Hegemonic Realism** شاخه‌ای از نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل که بر نقش هژمونی و رهبری قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل تاکید دارد. واقع‌گرایان هژمونیک معتقدند که نظام‌های بین‌المللی پایدار توسط یک قدرت هژمونیک ایجاد و حفظ می‌شوند و تغییرات اساسی در نظام بین‌الملل از طریق جنگ‌های هژمونیک رخ می‌دهد.
- **نهادگرایی لیبرال:** - **Liberal Institutionalism** رویکردی در روابط بین‌الملل که بر اهمیت نهادهای بین‌المللی، رژیم‌های بین‌المللی و همکاری بین‌المللی در کاهش منازعات و افزایش صلح و رفاه تاکید دارد. نهادگرایان لیبرال معتقدند که نهادها می‌توانند با تسهیل همکاری، کاهش عدم اطمینان و ایجاد هنجارهای مشترک، به نظم و ثبات در نظام بین‌الملل کمک کنند.
- **هژمونی تعبیه‌شده:** - **Embedded Hegemony** مفهومی که توسط جان راگی مطرح شده و به نوعی از هژمونی اشاره دارد که در چارچوب نهادها و هنجارهای بین‌المللی تعبیه شده و مشروعیت و پذیرش گسترده‌تری دارد. هژمونی تعبیه‌شده با همکاری و رضایت سایر دولت‌ها همراه است و به حفظ نظم بین‌المللی کمک می‌کند.



۵۲. گزینه ۱)

گزینه صحیح در سوال مطرح شده، گزینه (۱) **خاص و متکثر** می‌باشد. سوال در مورد دسته‌بندی رژیم‌های بین‌المللی بر اساس **گستره کارکردی** آن‌ها می‌پرسد. هدف اصلی سوال، سنجش درک داوطلب از مفهوم رژیم‌های بین‌المللی و توانایی تمایزگذاری بین انواع مختلف رژیم‌ها بر مبنای کارکرد و دامنه شمول آن‌ها است. به عبارت دیگر، سوال می‌خواهد بداند که شما تا چه حد با انواع رژیم‌های بین‌المللی آشنا هستید و می‌توانید آن‌ها را بر اساس وسعت و تنوع کارکردهایشان تفکیک کنید.

#### دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه "خاص و متکثر"

انتخاب گزینه "خاص و متکثر" به عنوان پاسخ صحیح، ریشه در ادبیات نظری رژیم‌های بین‌المللی و به خصوص دسته‌بندی‌های ارائه شده توسط نظریه‌پردازان این حوزه دارد. رژیم‌های بین‌المللی، همان‌طور که استفان کراسنر (Stephen Krasner) به درستی تعریف کرده است، مجموعه‌ای از اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری هستند که انتظارات بازیگران را در یک حوزه خاص از روابط بین‌الملل همگرا می‌کنند. با این حال، رژیم‌ها از نظر گستره کارکردی بسیار متنوع هستند و این تنوع، مبنای دسته‌بندی‌های مختلفی را فراهم آورده است.

#### دسته‌بندی بر اساس گستره کارکردی:

هنگامی که رژیم‌های بین‌المللی را از منظر گستره کارکردی بررسی می‌کنیم، به دو نوع اصلی می‌رسیم:

• **رژیم‌های خاص (Specific Regimes):** این دسته از رژیم‌ها، بر حوزه‌های محدودی از تعاملات بین‌المللی تمرکز دارند و کارکرد آن‌ها مشخص و معین است. آن‌ها معمولاً برای حل مسائل یا تنظیم رفتارها در یک بخش معین از روابط بین‌الملل شکل می‌گیرند. مثال‌های بارز رژیم‌های خاص عبارتند از:

- رژیم منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) که صرفاً بر جلوگیری از اشاعه سلاح‌های هسته‌ای متمرکز است.
- رژیم تجارت آزاد آمریکای شمالی (USMCA) که محدوده کارکردی آن به تسهیل تجارت بین سه کشور آمریکای شمالی محدود می‌شود.

○ رژیم حقوق دریاهای (UNCLOS) که به تنظیم حقوق و مسئولیت‌های دولت‌ها در استفاده از دریاهای و منابع دریایی می‌پردازد.

• **رژیم‌های متکثر (Diffuse or Pluralistic Regimes):** در مقابل، رژیم‌های متکثر، گستره کارکردی وسیع‌تر و چندوجهی‌تری دارند. آن‌ها به طیف گسترده‌ای از مسائل و موضوعات مرتبط با یک حوزه کلی از روابط بین‌الملل می‌پردازند و تلاش می‌کنند تا چارچوب کلی برای رفتار دولت‌ها در آن حوزه فراهم کنند. نمونه‌های مهم رژیم‌های متکثر عبارتند از:

- رژیم حقوق بشر بین‌الملل: که شامل مجموعه‌ای از معاهدات، هنجارها و رویه‌ها در زمینه حقوق بشر است و تقریباً تمامی ابعاد رفتار دولت‌ها را در قبال شهروندان و افراد ساکن در سرزمینشان در بر می‌گیرد.
- رژیم تجارت بین‌الملل (WTO) که نه تنها به تعرفه‌ها و موانع تجاری، بلکه به مسائل مرتبط با مالکیت فکری، استانداردهای بهداشتی و غیره نیز می‌پردازد و دامنه شمول بسیار گسترده‌ای دارد.
- رژیم آب و هوایی بین‌الملل: که تلاش می‌کند تا چارچوبی برای همکاری جهانی در زمینه مقابله با تغییرات آب و هوایی ایجاد کند و موضوعاتی از کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای تا سازگاری با اثرات تغییرات آب و هوایی را شامل می‌شود.

#### تجزیه و تحلیل و تفسیر گزینه "خاص و متکثر":

گزینه "خاص و متکثر" به درستی نشان‌دهنده دو سر طیف گستره کارکردی رژیم‌های بین‌المللی است. این دسته‌بندی، به ما کمک می‌کند تا درک بهتری از تنوع رژیم‌ها و اهداف و کارکردهای متفاوت آن‌ها داشته باشیم. رژیم‌های خاص، معمولاً با اهداف مشخص و محدودتری ایجاد می‌شوند و کارایی آن‌ها در حل مسائل ویژه و معین بیشتر است. در مقابل، رژیم‌های متکثر، اهداف کلی‌تر و بلندپروازانه‌تری دارند و تلاش می‌کنند تا نظم و چارچوب کلی برای رفتار دولت‌ها در حوزه‌های وسیع‌تری از روابط بین‌الملل ایجاد کنند.

این دسته‌بندی با نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل سازگار است. هم **نهادگرایان لیبرال** که بر نقش رژیم‌ها در تسهیل همکاری و کاهش اصطکاک در روابط بین‌الملل تاکید دارند، و هم **سازه‌انگاران** که به نقش رژیم‌ها در شکل‌دهی هویت‌ها و منافع دولت‌ها توجه می‌کنند، می‌توانند از این دسته‌بندی برای تحلیل انواع مختلف رژیم‌ها و اثرات آن‌ها بر سیاست بین‌الملل استفاده کنند. حتی **واقع‌گرایان** نیز که معمولاً نقش رژیم‌ها را کم‌اهمیت‌تر می‌دانند، نمی‌توانند منکر تنوع رژیم‌ها از نظر گستره کارکردی شوند و باید به تفاوت‌های بین رژیم‌های خاص و متکثر اذعان کنند.

#### دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

• **گزینه ۲) خاص و عملیاتی:** در حالی که "خاص" می‌تواند به عنوان یک نوع از دسته‌بندی رژیم‌ها بر اساس گستره کارکردی درست باشد، استفاده از واژه "عملیاتی" در کنار آن گمراه‌کننده است. "عملیاتی" بیشتر به **نوع کارکرد** رژیم اشاره دارد تا **گستره** آن. رژیم‌های بین‌المللی، چه خاص باشند و چه متکثر، همگی هدف "عملیاتی" کردن برخی اصول، هنجارها یا قواعد را دنبال می‌کنند. بنابراین، ترکیب "خاص و عملیاتی" دسته‌بندی دقیقی بر اساس گستره کارکردی ارائه نمی‌دهد.

• **گزینه ۳) منعطف و متمرکز:** این گزینه، دسته‌بندی رژیم‌ها را بر اساس **ساختار یا مکانیسم‌های تصمیم‌گیری** آن‌ها مطرح می‌کند، نه **گستره کارکردی**. رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند از نظر انعطاف‌پذیری و تمرکز تصمیم‌گیری متفاوت باشند. برخی رژیم‌ها بسیار منعطف و سازگار با شرایط متغیر هستند، در حالی که برخی دیگر ساختار متمرکزتر و سخت‌گیرانه‌تری دارند. با این حال، این ویژگی‌ها ارتباط مستقیمی با گستره کارکردی رژیم ندارند و



نمی‌توانند مبنای دسته‌بندی رژیم‌ها بر اساس گستره کارکردی قرار گیرند. برای مثال، یک رژیم خاص می‌تواند هم منعطف باشد و هم متمرکز، و همین امر در مورد رژیم‌های متکثر نیز صادق است.

• **گزینه ۴) عملیاتی و سیاست‌گذار:** مشابه گزینه ۲، استفاده از واژه "عملیاتی" در اینجا نیز گمراه‌کننده است و به نوع کارکرد اشاره دارد نه گستره آن. واژه "سیاست‌گذار" نیز اگرچه می‌تواند به یکی از کارکردهای رژیم‌های بین‌المللی (یعنی تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولت‌ها) اشاره داشته باشد، اما باز هم ربطی به گستره کارکردی ندارد. تمام رژیم‌های بین‌المللی، به نوعی "عملیاتی" هستند و هدفشان تأثیرگذاری بر سیاست‌ها و رفتارهای دولت‌ها است. ترکیب "عملیاتی و سیاست‌گذار" نه تنها یک دسته‌بندی معنادار بر اساس گستره کارکردی نیست، بلکه اساساً نوعی تکرار و تأکید بر یک جنبه عمومی و مشترک در مورد همه رژیم‌های بین‌المللی است.

**واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و معادل انگلیسی:**

• **رژیم‌های بین‌المللی: - International Regimes** مجموعه‌ای از اصول، هنجارها، قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری که انتظارات بازیگران را در یک حوزه خاص از روابط بین‌الملل همگرا می‌کنند. رژیم‌های بین‌المللی، ابزارهای مهمی برای تنظیم رفتار دولت‌ها و تسهیل همکاری در عرصه بین‌المللی هستند. **گستره کارکردی: - Functional Scope** دامنه شمول و وسعت کارکردهای یک رژیم بین‌المللی. گستره کارکردی نشان می‌دهد که یک رژیم به چه تعداد و چه نوع موضوعاتی در روابط بین‌الملل می‌پردازد و چه حوزه‌هایی از رفتار دولت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

• **رژیم‌های خاص: - Specific Regimes** رژیم‌های بین‌المللی که گستره کارکردی محدود و مشخصی دارند و بر حل مسائل یا تنظیم رفتارها در یک بخش معین از روابط بین‌الملل تمرکز می‌کنند.

• **رژیم‌های متکثر: - Diffuse/Pluralistic Regimes** رژیم‌های بین‌المللی که گستره کارکردی وسیع و چندوجهی دارند و به طیف گسترده‌ای از مسائل و موضوعات مرتبط با یک حوزه کلی از روابط بین‌الملل می‌پردازند.

• **نهادگرایی لیبرال: - Liberal Institutionalism** رویکردی در روابط بین‌الملل که بر اهمیت نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی در تسهیل همکاری و مدیریت منازعات بین دولت‌ها تأکید دارد. نهادگرایان لیبرال معتقدند که رژیم‌ها می‌توانند با کاهش هزینه‌های مبادله، افزایش شفافیت و ایجاد انتظارات مشترک، به صلح و ثبات در نظام بین‌الملل کمک کنند.

• **سازهانگاری: - Constructivism** رویکردی در روابط بین‌الملل که بر نقش ایده‌ها، هنجارها، هویت‌ها و تعاملات اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل تأکید دارد. سازهانگاران معتقدند که رژیم‌های بین‌المللی نه تنها رفتار دولت‌ها را تنظیم می‌کنند، بلکه بر هویت‌ها و منافع آن‌ها نیز تأثیر می‌گذارد.

• **واقع‌گرایی: - Realism** رویکردی غالب در روابط بین‌الملل که دولت‌ها را بازیگران اصلی و عقلایی در عرصه بین‌المللی می‌داند و بر نقش قدرت، منافع ملی و رقابت در سیاست بین‌الملل تأکید دارد. واقع‌گرایان معمولاً نقش رژیم‌های بین‌المللی را محدود و مشروط به منافع قدرت‌های بزرگ می‌دانند.

گزینه ۳) .۵۳

گزینه صحیح در سوال مطرح شده، گزینه ۳) **هنجاری** می‌باشد. سوال در مورد شناسایی نوع نظریه‌ای می‌پرسد که امکان‌هایی را که برای کنش سیاسی کشورها در نظام بین‌الملل وجود دارد توضیح می‌دهد. به بیان دقیق‌تر، سوال به دنبال نظریه‌ای است که نه تنها به توصیف و تبیین رفتار موجود کشورها می‌پردازد، بلکه به ارزیابی، تجویز و تعیین امکانات مطلوب و ارزشمند برای کنش سیاسی در عرصه بین‌الملل می‌پردازد. هدف اصلی سوال، سنجش درک داوطلب از تمایز بین انواع مختلف نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه تمایز بین نظریه‌های توصیفی/تبیینی و نظریه‌های هنجاری/تجویزی است.

**دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه "هنجاری"**

انتخاب نظریه "هنجاری" به عنوان پاسخ صحیح، ریشه در ماهیت و اهداف این دسته از نظریه‌ها در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارد. نظریه‌های هنجاری (Normative Theories) در مقابل نظریه‌های تجربی (Empirical Theories) قرار می‌گیرند. در حالی که نظریه‌های تجربی به دنبال توصیف، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سیاسی بر اساس واقعیت‌های موجود و قابل مشاهده هستند، نظریه‌های هنجاری به دنبال ارزش‌گذاری، تجویز و ارائه رهنمودهای اخلاقی و سیاسی بر اساس اصول، ارزش‌ها و ایده‌آل‌های مطلوب می‌باشند.

**ویژگی‌های کلیدی نظریه‌های هنجاری در روابط بین‌الملل:**

• **تمرکز بر "بایدها" و "ارزش‌ها":** نظریه‌های هنجاری به جای تمرکز بر "هست‌ها" و "واقعیت‌ها"، به "بایدها" و "ارزش‌ها" می‌پردازند. آن‌ها سؤالاتی از این دست را مطرح می‌کنند: "چه نوع جهانی مطلوب است؟"، "چه ارزش‌هایی باید در روابط بین‌الملل حاکم باشد؟"، "چه اقداماتی از نظر اخلاقی درست و موجه هستند؟" و "کشورها و بازیگران بین‌المللی چه مسئولیت‌هایی دارند؟".

• **ارائه دیدگاه‌های اخلاقی و فلسفی:** نظریه‌های هنجاری از مبانی فلسفی و اخلاقی برای ارزیابی و نقد وضعیت موجود نظام بین‌الملل و ارائه پیشنهادهایی برای بهبود آن استفاده می‌کنند. آن‌ها به مفاهیمی چون عدالت، حقوق بشر، صلح، مسئولیت بین‌المللی، دموکراسی جهانی و مانند آن توجه دارند.

• **تجویز کنش سیاسی:** نظریه‌های هنجاری صرفاً به توصیف و تحلیل وضعیت موجود بسنده نمی‌کنند، بلکه به دنبال ارائه رهنمودهایی برای کنش سیاسی مطلوب هستند. آن‌ها مشخص می‌کنند که کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و سایر بازیگران چه اقداماتی را باید انجام دهند تا به اهداف ارزشی و اخلاقی مورد نظر دست یابند. این تجویزها می‌تواند شامل پیشنهادهایی برای سیاست خارجی، اصلاح نهادهای بین‌المللی، ترویج هنجارهای خاص و غیره باشد.



- **تنوع دیدگاه‌ها:** نظریه‌های هنجاری طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌ها و رویکردها را در بر می‌گیرند. از نظریه‌های لیبرال بین‌المللی که بر همکاری، حقوق بشر و دموکراسی تأکید دارند، تا نظریه‌های انتقادی که به دنبال عدالت جهانی، رهایی از سلطه و تغییرات بنیادین در ساختار نظام بین‌الملل هستند، همگی در زمره نظریه‌های هنجاری جای می‌گیرند.  
**ارتباط نظریه هنجاری با "امکان‌های کنش سیاسی کشورها در نظام بین‌الملل":**  
نظریه‌های هنجاری به طور مستقیم به سوال مورد نظر ما پاسخ می‌دهند، زیرا آن‌ها به دنبال تعیین امکان‌های مطلوب و ارزشمند برای کنش سیاسی کشورها هستند. این نظریه‌ها:
- **ارزش‌ها و اهداف سیاسی را مشخص می‌کنند:** نظریه‌های هنجاری ارزش‌هایی مانند صلح، عدالت، حقوق بشر، توسعه پایدار و غیره را به عنوان اهداف مطلوب برای سیاست خارجی کشورها مطرح می‌کنند. این اهداف، جهت‌گیری و محتوای کنش سیاسی کشورها را تعیین می‌کنند.
- **معیارهای ارزیابی کنش سیاسی را ارائه می‌دهند:** نظریه‌های هنجاری معیارهایی را برای ارزیابی کنش سیاسی کشورها بر اساس اصول اخلاقی و ارزشی ارائه می‌دهند. این معیارها به ما کمک می‌کنند تا تشخیص دهیم کدام اقدامات درست، موجه و مطلوب هستند و کدام اقدامات غیراخلاقی و ناموجه.
- **امکان‌های جدید کنش سیاسی را کشف می‌کنند:** نظریه‌های هنجاری با طرح ایده‌آل‌ها و ارزش‌های جدید، می‌توانند امکان‌های جدیدی را برای کنش سیاسی کشورها در نظام بین‌الملل آشکار سازند. برای مثال، نظریه‌های هنجاری در زمینه مسئولیت حمایت (Responsibility to Protect) یا عدالت انتقالی (Transitional Justice) امکان‌های جدیدی را برای مداخله بشردوستانه یا مقابله با جنایات بین‌المللی مطرح کرده‌اند.  
**تجزیه و تحلیل و تفسیر نظریه هنجاری:**  
نظریه‌های هنجاری در روابط بین‌الملل، نقش مهمی در شکل‌دهی به گفتمان‌ها و سیاست‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند. آن‌ها به ما کمک می‌کنند تا فراتر از تحلیل واقعیت‌های موجود، به ارزیابی اخلاقی و سیاسی وضعیت جهان بپردازیم و به دنبال جهان بهتر و عادلانه‌تری باشیم. نظریه‌های هنجاری، عرصه روابط بین‌الملل را صرفاً میدان رقابت قدرت‌ها و منافع ملی نمی‌دانند، بلکه آن را عرصه‌ای برای کنش اخلاقی، مسئولیت‌پذیری و تحقق ارزش‌های انسانی نیز می‌بینند.
- با این حال، نظریه‌های هنجاری نیز با انتقاداتی مواجه هستند. برخی از منتقدان، آن‌ها را به آرمان‌گرایی (Utopianism) و بی‌توجهی به واقعیت‌های قدرت و منافع ملی متهم می‌کنند. منتقدان واقع‌گرا (Realist) معتقدند که سیاست بین‌الملل عرصه بقا و رقابت است و اخلاق و ارزش‌ها در آن جایگاهی ندارند. همچنین، برخی از منتقدان نسبی‌گرایی فرهنگی و ارزشی را به عنوان چالشی برای نظریه‌های هنجاری مطرح می‌کنند و می‌پرسند که چگونه می‌توان ارزش‌های جهان‌شمول و معتبری را در جهانی با فرهنگ‌ها و ارزش‌های متنوع و متضاد تعیین کرد.  
با وجود این انتقادات، اهمیت نظریه‌های هنجاری در روابط بین‌الملل انکارناپذیر است. آن‌ها چشم‌اندازهای ارزشمندی را برای اندیشیدن به جهان مطلوب و مسئولیت‌های اخلاقی بازیگران بین‌المللی ارائه می‌دهند و به غنای نظری و عملی رشته روابط بین‌الملل می‌افزایند.  
**دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:**
- **گزینه (۱) تجربی (Empirical):** نظریه‌های تجربی، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، به دنبال توصیف، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سیاسی بر اساس واقعیت‌های قابل مشاهده هستند. آن‌ها به سوالاتی مانند "چرا جنگ‌ها رخ می‌دهند؟"، "چه عواملی باعث همکاری بین دولت‌ها می‌شوند؟" و "چگونه نظام بین‌الملل ساختار بندی شده است؟" پاسخ می‌دهند. در حالی که نظریه‌های تجربی دانش ارزشمندی در مورد چگونگی عملکرد نظام بین‌الملل ارائه می‌دهند، مستقیماً به امکان‌های مطلوب و ارزشمند برای کنش سیاسی کشورها نمی‌پردازند. آن‌ها بیشتر به توصیف و تحلیل کنش‌های موجود می‌پردازند تا تجویز و ارزیابی آن‌ها از منظر ارزش‌ها. نظریه‌های تجربی بیشتر به "هست‌ها" توجه دارند تا "بایدها".
- **گزینه (۲) رفتاری (Behavioral):** نظریه‌های رفتاری (Behavioral Theories) در علوم سیاسی، بر مطالعه علمی رفتار سیاسی با استفاده از روش‌های کمی و آماری و با الهام از علوم رفتاری مانند روانشناسی و جامعه‌شناسی تأکید دارند. در روابط بین‌الملل، نظریه‌های رفتاری می‌توانند به بررسی الگوهای رفتاری دولت‌ها، گروه‌ها و افراد در عرصه بین‌المللی بپردازند. مانند نظریه‌های تجربی، نظریه‌های رفتاری نیز بیشتر به توصیف و تبیین رفتار موجود می‌پردازند تا تجویز و ارزیابی امکان‌های مطلوب برای کنش سیاسی بر اساس ارزش‌ها. تمرکز اصلی آن‌ها بر شناخت الگوها و عوامل رفتاری است، نه تعیین اهداف ارزشی و رهنمودهای اخلاقی برای کنش سیاسی.
- **گزینه (۴) حل مشکل (Problem-solving):** اصطلاح "نظریه حل مشکل (Problem-solving theory)" معمولاً در مقابل "نظریه انتقادی" (Critical theory) به کار می‌رود و به رویکردی اشاره دارد که هدف اصلی آن حفظ و بهبود نظم موجود نظام بین‌الملل و حل مسائل و مشکلات در چارچوب این نظم است. نظریه‌های حل مشکل، به دنبال راه‌حل‌های عملی و کارآمد برای مسائل مشخصی مانند جنگ، فقر، بیماری‌های همه‌گیر و غیره هستند، بدون آنکه لزوماً به ارزش‌گذاری بنیادین و بازاندیشی در مورد ساختارهای قدرت و عدالت در نظام بین‌الملل بپردازند. در حالی که نظریه‌های حل مشکل می‌توانند به بهبود وضعیت جهان کمک کنند، محدوده آن‌ها معمولاً به اصلاحات تدریجی و بهینه‌سازی وضعیت موجود محدود می‌شود و به تحول بنیادین و تغییر ارزش‌ها نمی‌پرد.



واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و معادل انگلیسی:

- **نظریه هنجاری:** - **Normative Theory** شاخه‌ای از نظریه‌پردازی که به ارزش‌ها، اخلاق، اصول و "بایدها" در سیاست و روابط بین‌الملل می‌پردازد. نظریه‌های هنجاری به دنبال تعیین اهداف مطلوب، معیارهای ارزیابی و رهنمودهای اخلاقی برای کنش سیاسی هستند.
- **نظریه تجربی:** - **Empirical Theory** شاخه‌ای از نظریه‌پردازی که بر توصیف، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سیاسی بر اساس واقعیت‌های قابل مشاهده و روش‌های علمی تأکید دارد. نظریه‌های تجربی به دنبال پاسخ به سوالات "چرا؟" و "چگونه؟" در مورد پدیده‌های سیاسی هستند.
- **نظریه رفتاری:** - **Behavioral Theory** رویکردی در علوم سیاسی که به مطالعه علمی رفتار سیاسی با استفاده از روش‌های کمی و آماری و با الهام از علوم رفتاری می‌پردازد. نظریه‌های رفتاری به دنبال شناخت الگوها و عوامل رفتاری در سیاست هستند.
- **نظریه حل مشکل:** - **Problem-solving Theory** رویکردی در نظریه‌پردازی که هدف اصلی آن حفظ و بهبود نظم موجود نظام بین‌الملل و حل مسائل و مشکلات در چارچوب این نظم است. نظریه‌های حل مشکل به دنبال راه‌حل‌های عملی و کارآمد برای مسائل مشخص هستند.
- **کنش سیاسی:** - **Political Action** اقدامات و فعالیت‌هایی که بازیگران سیاسی (مانند دولت‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها و افراد) برای دستیابی به اهداف سیاسی و تأثیرگذاری بر سیاست انجام می‌دهند. کنش سیاسی می‌تواند شامل طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها از جمله مذاکره، جنگ، دیپلماسی عمومی، تحریم‌ها، همکاری و غیره باشد.
- **نظام بین‌الملل:** - **International System** مجموعه‌ای از واحدهای سیاسی مستقل (دولت‌ها) که در یک فضای جغرافیایی مشترک با یکدیگر تعامل دارند و تحت تأثیر قواعد، هنجارها و ساختارهای مشترک قرار دارند.
- **ارزش‌ها:** - **Values** اصول و باورهای بنیادینی که برای افراد، گروه‌ها و جوامع اهمیت دارند و رفتارها، اهداف و اولویت‌های آن‌ها را شکل می‌دهند. ارزش‌ها در نظریه‌های هنجاری نقش محوری در تعیین اهداف مطلوب و معیارهای ارزیابی کنش سیاسی ایفا می‌کنند.
- **اخلاق:** - **Ethics** مجموعه‌ای از اصول و قواعد رفتاری که به درست و نادرست، خوب و بد، و موجه و ناموجه بودن اقدامات و تصمیمات می‌پردازند. اخلاق در نظریه‌های هنجاری به عنوان مبنایی برای ارزیابی و تجویز کنش سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گزینه ۲. ۵۴

گزینه صحیح در سوال مطرح شده، گزینه ۲) **خردگرایان و بازاندیش‌گرایان** می‌باشد. سوال به **مناظره چهارم** در رشته روابط بین‌الملل از دیدگاه **اوله ویور** اشاره دارد و می‌پرسد که به نظر ویور، این مناظره بین کدام دو گروه از نظریه‌پردازان در جریان است. هدف اصلی سوال، سنجش دانش داوطلب در خصوص تاریخچه و تحولات نظری در رشته روابط بین‌الملل و آشنایی با دیدگاه‌های کلیدی در مورد مناظره‌های نظری در این رشته، به‌ویژه برداشت اوله ویور از مناظره چهارم است. به عبارت دیگر، سوال می‌خواهد دریابد که آیا شما با مفهوم "مناظره چهارم" در روابط بین‌الملل آشنا هستید و می‌دانید که از نظر ویور، چه گروه‌های نظری در این مناظره رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند.

**دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه "خردگرایان و بازاندیش‌گرایان"**

انتخاب گزینه "خردگرایان و بازاندیش‌گرایان" به عنوان پاسخ صحیح، مستقیماً به تفسیر اوله ویور (Ole Wæver) از مناظره‌های نظری در روابط بین‌الملل، به ویژه مقاله مشهور او با عنوان "مناظره‌های بزرگ"، **'Realism'**، **'Liberalism'** and **'Marxism'** بازمی‌گردد. ویور در این مقاله، به بازخوانی تاریخچه مناظره‌های نظری در رشته روابط بین‌الملل می‌پردازد و مناظره چهارم را به عنوان تقابل بین دو رویکرد کلان نظری، یعنی **خردگرایی (Rationalism)** و **بازاندیشی (Reflectivism)** تعریف می‌کند.

**تفسیر ویور از مناظره‌های بزرگ و مناظره چهارم:**

ویور معتقد است که رشته روابط بین‌الملل از بدو پیدایش خود، شاهد مجموعه‌ای از مناظره‌های نظری بوده است که به پیشرفت و تحول این رشته کمک کرده‌اند. او سه مناظره اول را به این صورت دسته‌بندی می‌کند:

- **مناظره اول (بین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان):** مناظره‌ای که در دوره بین دو جنگ جهانی اول و دوم شکل گرفت و بر سر خوش‌بینی آرمان‌گرایانه نسبت به همکاری بین‌المللی و بدبینی واقع‌گرایانه نسبت به ماهیت رقابتی سیاست بین‌الملل درگرفت.
  - **مناظره دوم (بین رفتارگرایان و سنت‌گرایان):** مناظره‌ای که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رخ داد و بر سر استفاده از روش‌های علمی و کمی در مقابل روش‌های تاریخی و کیفی در مطالعه روابط بین‌الملل بود.
  - **مناظره سوم (بین نئورئالیسم، نئولیبرالیسم و نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل):** مناظره‌ای که در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شکل گرفت و عمدتاً در درون پارادایم‌های واقع‌گرایی و لیبرالیسم رخ داد، اما با ظهور نظریه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل ابعاد جدیدی یافت.
- به نظر ویور، **مناظره چهارم** که از اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ به اوج خود رسید، متفاوت از مناظره‌های قبلی است. مناظره‌های قبلی عمدتاً در سطح **رویکردها و روش‌شناسی** بودند، در حالی که مناظره چهارم به سطح **مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی** نظریه‌های روابط بین‌الملل وارد می‌شود.



دو طرف مناظره چهارم از دیدگاه ویور: خردگرایان و بازاندیش‌گرایان:

ویور، دو طرف اصلی مناظره چهارم را خردگرایان (Rationalists) و بازاندیش‌گرایان (Reflectivists) معرفی می‌کند. این دسته‌بندی، بسیار فراگیر است و طیف وسیعی از نظریه‌ها و رویکردها را در بر می‌گیرد:

• **خردگرایان (Rationalists):** این گروه شامل نظریه‌هایی می‌شود که ویور آن‌ها را در سنت اصلی رشته روابط بین‌الملل می‌داند. این نظریه‌ها، ویژگی‌های مشترکی دارند:

- تاکید بر دولت به عنوان بازیگر اصلی: دولت‌ها هنوز مهم‌ترین بازیگران در عرصه بین‌الملل در نظر گرفته می‌شوند.
  - عقلانیت و منافع مادی: رفتار دولت‌ها عمدتاً بر اساس محاسبات عقلانی و به دنبال منافع مادی (قدرت، امنیت، ثروت) تبیین می‌شود.
  - جهان‌شمولی (Universalism): فرض بر این است که اصول و قوانین کلی و جهان‌شمولی بر روابط بین‌الملل حاکم است.
  - توضیح‌گرایی (Explanationalism): هدف اصلی نظریه‌پردازی، تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های بین‌المللی است.
  - مسئله‌محوری (Problem-solving): تاکید بر حل مسائل و بهبود نظم موجود نظام بین‌الملل.
- در این دسته‌بندی خردگرایان، نظریه‌هایی مانند نئورئالیسم (Neorealism) و نئولیبرالیسم (Neoliberalism) قرار می‌گیرند که در مناظره سوم، رقیب اصلی بودند. با وجود اختلافاتشان، ویور معتقد است که این دو رویکرد در سطح هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مشترکات زیادی دارند و در مقابل بازاندیش‌گرایان قرار می‌گیرند.

• **بازاندیش‌گرایان (Reflectivists):** این گروه، شامل نظریه‌هایی می‌شود که به انتقاد از سنت اصلی و طرح پرسش‌های بنیادین در مورد مفروضات اساسی رشته روابط بین‌الملل می‌پردازند. ویژگی‌های مشترک این نظریه‌ها عبارتند از:

- انتقاد از دولت‌محوری: به نقش بازیگران غیردولتی، ساختارهای اجتماعی و هنجارها در روابط بین‌الملل توجه می‌شود.
  - هنجارها، هویت‌ها و معانی: بر نقش ایده‌ها، هنجارها، هویت‌های اجتماعی و معانی مشترک در شکل‌دهی به رفتار و منافع بازیگران تاکید می‌شود.
  - خاص‌گرایی (Particularism): تاکید بر تفاوت‌ها و ویژگی‌های خاص Contexts و جوامع مختلف، و رد جهان‌شمولی.
  - تفسیر‌گرایی (Interpretivism): هدف اصلی نظریه‌پردازی، فهم و تفسیر معانی و انگیزه‌های کنشگران است، نه صرفاً تبیین و پیش‌بینی رفتار.
  - انتقادی (Critical): رویکرد انتقادی به وضعیت موجود و تلاش برای آشکارسازی ساختارهای قدرت و سلطه پنهان در نظام بین‌الملل.
- در دسته‌بندی بازاندیش‌گرایان، نظریه‌هایی مانند سازه‌انگاری (Constructivism)، نظریه‌های انتقادی (Critical Theories)، پساساختارگرایی (Post-structuralism) و فمینیسم (Feminism) قرار می‌گیرند. این نظریه‌ها، با وجود تنوع درونی، همگی در نقد مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی سنت اصلی روابط بین‌الملل مشترک هستند.

تجزیه و تحلیل و تفسیر مناظره چهارم از دیدگاه ویور:

تفسیر ویور از مناظره چهارم، نقش مهمی در فهم تحولات نظری در روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر داشته است. دسته‌بندی خردگرایان و بازاندیش‌گرایان، چارچوب مفهومی قدرتمندی را برای تحلیل تفاوت‌های بنیادین بین رویکردهای نظری مختلف ارائه می‌دهد. این دسته‌بندی، نشان می‌دهد که مناظره‌های نظری در روابط بین‌الملل، صرفاً به اختلافات سطحی در روش‌ها یا رویکردها محدود نمی‌شود، بلکه ریشه در اختلافات عمیق‌تر در مورد مفروضات اساسی در مورد ماهیت سیاست بین‌الملل، بازیگران، منافع و دانش دارد.

نکته مهم در تفسیر ویور این است که او مناظره چهارم را نه به عنوان یک جنگ تمام‌عیار، بلکه به عنوان یک گفتگوی ضروری و سازنده می‌بیند. ویور معتقد است که هر دو گروه خردگرایان و بازاندیش‌گرایان، نقاط قوت و ضعف خود را دارند و تعامل و گفتگو بین آن‌ها می‌تواند به غنای رشته روابط بین‌الملل کمک کند. به نظر ویور، بازاندیش‌گرایان با طرح پرسش‌های انتقادی و به چالش کشیدن مفروضات سنت اصلی، به توسعه نظری این رشته کمک می‌کنند، در حالی که خردگرایان با تمرکز بر تبیین و حل مسائل مشخص، دانش کاربردی و سیاست‌محور تولید می‌کنند.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

• **گزینه (۱) آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان:** این گزینه به مناظره اول در روابط بین‌الملل اشاره دارد، نه مناظره چهارم. مناظره بین آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان، مربوط به دوره اولیه شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل در اوایل قرن بیستم است و اگرچه از نظر تاریخی بسیار مهم است، اما بازتاب دهنده مناظره چهارم از دیدگاه ویور نیست. ویور مناظره چهارم را فراتر از این تقابل اولیه می‌داند.

• **گزینه (۳) سازه‌انگاران و خردگرایان:** در حالی که سازه‌انگاری (به عنوان یک نظریه بازاندیش‌گرا) و خردگرایی (شامل نئورئالیسم و نئولیبرالیسم) دو طرف اصلی مناظره چهارم از دیدگاه ویور هستند، این گزینه فقط نیمی از تصویر را ارائه می‌دهد. دسته‌بندی ویور، تقابل بین کل گروه بازاندیش‌گرایان (که سازه‌انگاری تنها بخشی از آن است) و کل گروه خردگرایان را مد نظر دارد. انتخاب صرفاً "سازه‌انگاران" به عنوان یک طرف مناظره، گستردگی و تنوع نظریه‌های بازاندیش‌گرا را نادیده می‌گیرد.



گزینه ۴) رفتارگرایان و پساساختارگرایان: این گزینه نیز دقیق نیست. مناظره بین رفتارگرایان و سنت‌گرایان، مربوط به مناظره دوم در روابط بین‌الملل است، نه مناظره چهارم. علاوه بر این، پساساختارگرایی (Post-structuralism) یکی از نظریه‌های بازاندیش‌گرا است و در مقابل خردگرایی قرار می‌گیرد، نه در مقابل رفتارگرایی. بنابراین، این گزینه نه تنها به مناظره اشتباهی اشاره دارد، بلکه ترکیبی نادرست از نظریه‌ها را به عنوان دو طرف مناظره ارائه می‌دهد.

گزینه ۳) .۵۵

شرح موضوع و منظور سوال:

سوال مطرح شده در صدد سنجش درک و فهم داوطلبان از مفهوم سازه‌انگاران و به‌ویژه چگونگی نقش‌آفرینی کنشگران در تغییر ساختار در نظریه روابط بین‌الملل است. سوال به طور خاص بر این نکته تمرکز دارد که بر اساس کدام مفهوم کلیدی در چارچوب سازه‌انگاری می‌توان تبیین کرد که کنشگران (مانند دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های فراملی و غیره) صرفاً بازیگران منفعل در برابر ساختارهای بین‌المللی نیستند، بلکه قادرند با اقدامات و تعاملات خود، ساختارها را به مرور زمان تغییر دهند. در واقع، سوال از شما می‌پرسد که هسته اصلی سازه‌انگاری که به نقش پویای کنشگران در قبال ساختارها اشاره دارد، کدام گزینه است.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه ۳ (دوگانگی ساختار):

برای تبیین دلایل انتخاب گزینه ۳ به عنوان پاسخ صحیح، لازم است ابتدا به مفهوم سازه‌انگاری در نظریه روابط بین‌الملل و سپس به مفهوم کلیدی دوگانگی ساختار در این نظریه بپردازیم.

سازه‌انگاری (Constructivism) به عنوان یکی از رویکردهای مهم در نظریه روابط بین‌الملل، در مقابل رویکردهای ماده‌باور (Materialist) مانند واقع‌گرایی (Realism) و نئورئالیسم (Neorealism) و تا حدی لیبرالیسم (Liberalism)، بر اهمیت هنجارها (Norms)، ارزش‌ها (Values)، هویت‌ها (Identities) و ایده‌ها (Ideas) در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها و پدیده‌های بین‌المللی تأکید دارد. سازه‌انگاران معتقدند که دنیای بین‌الملل صرفاً صحنه تعامل بازیگران عقلانی برای کسب قدرت و منافع مادی نیست، بلکه یک دنیای اجتماعی (Social) است که در آن تعاملات (Interactions)، گفت‌وگوها (Discourses) و معناها (Shared Meanings) نقش اساسی ایفا می‌کنند.

در قلب سازه‌انگاری، ایده ساختارهای اجتماعی (Social Structures) قرار دارد. ساختارهای اجتماعی به مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد و دانش مشترک اطلاق می‌شود که تعاملات اجتماعی را شکل می‌دهند و معنادار می‌سازند. این ساختارها هم رفتار کنشگران را محدود می‌کنند (Constraint) و هم آن را ممکن می‌سازند (Enable). به عبارت دیگر، ساختارها چارچوبی را فراهم می‌کنند که کنشگران در آن عمل می‌کنند، اما در عین حال، کنشگران از طریق اعمال خود به بازتولید و یا تغییر این ساختارها کمک می‌کنند.

مفهوم کلیدی و محوری در سازه‌انگاری که به طور مستقیم به پرسش شما پاسخ می‌دهد، دوگانگی ساختار (Duality of Structure) است. این مفهوم از اندیشه‌های آنتونی گیدنز (Anthony Giddens)، جامعه‌شناس برجسته، وام گرفته شده است و توسط سازه‌انگاران روابط بین‌الملل مانند الکساندر ونت (Alexander Wendt) به نظریه روابط بین‌الملل وارد شده است.

دوگانگی ساختار به این معناست که ساختار و کنشگر (Agent) دو روی یک سکه هستند و به طور متقابل (Mutually) همدیگر را شکل می‌دهند (Constitute). به عبارت دقیق‌تر:

• ساختار، کنشگر را شکل می‌دهد: ساختارهای اجتماعی (هنجارها، قواعد، دانش مشترک) هویت‌ها و منافع کنشگران را شکل می‌دهند و رفتار آن‌ها را هدایت می‌کنند. برای مثال، هنجار حاکمیت دولت‌ها باعث می‌شود که دولت‌ها به تمامیت ارضی یکدیگر احترام بگذارند.

• کنشگر، ساختار را شکل می‌دهد: کنشگران از طریق اعمال و تعاملات خود، ساختارهای اجتماعی را بازتولید، تقویت یا تغییر می‌دهند. برای مثال، اگر تعداد کافی از دولت‌ها هنجار جدیدی را در روابط بین‌الملل ترویج کنند و به آن عمل کنند، این هنجار جدید می‌تواند به مرور زمان به یک ساختار جدید در نظام بین‌الملل تبدیل شود.

بنابراین، دوگانگی ساختار به ما نشان می‌دهد که کنشگران صرفاً اسیر ساختارها نیستند، بلکه می‌توانند با اقدامات خود، ساختارها را تغییر دهند. این تغییر می‌تواند تدریجی یا ناگهانی، جزئی یا اساسی باشد. به عنوان مثال، تغییر در هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر، ظهور سازمان‌های بین‌المللی جدید، و یا تحولات در درک و فهم دولت‌ها از منافع ملی خود، همگی نمونه‌هایی از تغییرات ساختاری هستند که ناشی از کنشگری دولت‌ها و سایر بازیگران بین‌المللی بوده‌اند.

تجزیه و تحلیل و تفسیر دقیق‌تر مفهوم دوگانگی ساختار:

مفهوم دوگانگی ساختار در سازه‌انگاری روابط بین‌الملل دارای ابعاد و زوایای مختلفی است که درک عمیق‌تر آن نیازمند توجه به نکات زیر است:

• عدم تقلیل‌گرایی (Non-reductionism): دوگانگی ساختار تأکید دارد که نمی‌توان ساختار را به کنشگر تقلیل داد و یا کنشگر را صرفاً محصول ساختار دانست. ساختار و کنشگر هر دو از اهمیت برابر برخوردارند و در یک رابطه دیالکتیکی (Dialectical) با یکدیگر قرار دارند. این بدان معناست که ساختار و کنشگر دائماً در حال تعامل و تأثیرگذاری متقابل بر یکدیگر هستند.



- **تاکید بر عاملیت انسانی: (Human Agency) دوگانگی ساختار بر اهمیت عاملیت انسانی** در روابط بین‌الملل تأکید می‌کند. به این معنا که کنشگران صرفاً واحدهای منفعل و از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه دارای اراده (Will)، آگاهی (Consciousness) و توانایی انتخاب (Capacity for Choice) هستند. این عاملیت انسانی است که به کنشگران امکان می‌دهد تا ساختارها را به چالش بکشند و آن‌ها را تغییر دهند.
- **رابطه ساختار و عاملیت در زمان: (Structure and Agency over Time) دوگانگی ساختار یک مفهوم پویا (Dynamic)** است و بر تغییر در طول زمان تأکید دارد. ساختارها ثابت و ایستا نیستند، بلکه دائماً در حال بازتولید و تغییر هستند. کنشگران از طریق اعمال روزمره خود ساختارها را بازتولید می‌کنند، اما در عین حال، اعمال آن‌ها می‌تواند به مرور زمان منجر به تغییرات ساختاری نیز شود. این رابطه تکاملی (Evolutionary) بین ساختار و عاملیت، پویایی و تغییرپذیری نظام بین‌الملل را تبیین می‌کند.
- **نقش ایده‌ها و هنجارها در دوگانگی ساختار: (Ideas and Norms in Duality of Structure)** در سازه‌نگاری، ایده‌ها و هنجارها نقش محوری در مفهوم دوگانگی ساختار ایفا می‌کنند. ساختارها از جنس ایده‌ها و هنجارها هستند و کنشگران از طریق پذیرش (Acceptance)، تفسیر (Interpretation) و تغییر (Transformation) این ایده‌ها و هنجارها، ساختارها را بازتولید یا تغییر می‌دهند. برای مثال، گسترش هنجار دموکراسی در جهان ناشی از تلاش کنشگران برای ترویج و نهادینه کردن این ایده و هنجار در روابط بین‌الملل بوده است.

دلایل عدم انتخاب سایر گزینه‌ها:

حال به بررسی دلایل عدم انتخاب سایر گزینه‌ها می‌پردازیم:

- **گزینه ۱: توزیع قدرت: (Distribution of Power)** مفهوم توزیع قدرت به طور عمده به رویکرد واقع‌گرای و نئورئالیسم در نظریه روابط بین‌الملل تعلق دارد. واقع‌گرایان و نئورئالیست‌ها بر ماده‌گرایی و دولت‌محوری تأکید دارند و توزیع قدرت مادی (Material Power) را به عنوان عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها و ساختار نظام بین‌الملل می‌دانند. در این رویکرد، کنشگران (دولت‌ها) عمدتاً به عنوان بازیگران عقلانی (Rational) و منفعت‌طلب (Self-interested) در نظر گرفته می‌شوند که هدف اصلی آن‌ها بیشینه‌سازی قدرت (Power Maximization) است. توزیع قدرت به عنوان یک ساختار مادی، رفتار دولت‌ها را محدود می‌کند اما نقش چندانی به عاملیت و توانایی کنشگران در تغییر ساختار داده نمی‌شود. در حالی که سوال به طور مشخص بر نقش کنشگران در تغییر ساختار در چارچوب سازه‌نگاری تأکید دارد. بنابراین، توزیع قدرت به عنوان یک مفهوم واقع‌گرایانه، پاسخ مناسبی به این سوال نیست.

- **گزینه ۲: ماده و معنا: (Material and Meaning/Ideas)** گزینه ماده و معنا تا حدی به رویکرد سازه‌نگاری نزدیک‌تر است، زیرا سازه‌نگاری بر اهمیت ایده‌ها (معنا) در کنار عوامل مادی تأکید دارد. سازه‌نگاران معتقدند که عوامل مادی به خودی خود تعیین‌کننده نیستند، بلکه معنایی که به این عوامل مادی داده می‌شود، رفتار کنشگران را شکل می‌دهد. برای مثال، صرف وجود سلاح هسته‌ای به خودی خود تهدیدآمیز نیست، بلکه درک و تفسیر دولت‌ها از نیت و اهداف دارنده سلاح هسته‌ای است که آن را به یک تهدید تبدیل می‌کند. با این حال، گزینه ساده و معنا به تنهایی، مفهوم دوگانگی ساختار را به طور کامل در بر نمی‌گیرد. دوگانگی ساختار نه تنها بر اهمیت ایده‌ها در کنار عوامل مادی تأکید دارد، بلکه مهم‌تر از آن، بر رابطه متقابل و شکل‌دهنده بین ساختار و کنشگر تمرکز می‌کند. در حالی که گزینه ماده و معنا صرفاً به دو عنصر تشکیل‌دهنده دنیای اجتماعی اشاره می‌کند، اما مکانیسم تغییر ساختار توسط کنشگران را به طور مشخص تبیین نمی‌کند.

- **گزینه ۴: موازنه منافع: (Balance of Interests)** مفهوم موازنه منافع بیشتر به رویکرد لیبرالیسم و نهادگرایی (Institutionalism) در نظریه روابط بین‌الملل مربوط می‌شود. لیبرال‌ها و نهادگراها بر اهمیت همکاری (Cooperation) و نهادهای بین‌المللی (International Institutions) در روابط بین‌الملل تأکید دارند. آن‌ها معتقدند که دولت‌ها می‌توانند از طریق موازنه منافع و همکاری متقابل، به منافع مشترک (Mutual Interests) دست یابند و از منازعات (Conflicts) جلوگیری کنند. در این رویکرد، کنشگران (دولت‌ها) به عنوان بازیگران عقلانی و منفعت‌طلب در نظر گرفته می‌شوند که هدف آن‌ها بیشینه‌سازی منافع (Interest Maximization) از طریق همکاری است. موازنه منافع بر انگیزه همکاری دولت‌ها و ایجاد نظم بین‌المللی تأکید دارد، اما به طور مستقیم به نقش کنشگران در تغییر ساختار در چارچوب سازه‌نگاری نمی‌پردازد. در حالی که سوال به طور مشخص بر این جنبه از سازه‌نگاری تمرکز دارد. بنابراین، موازنه منافع به عنوان یک مفهوم لیبرال، پاسخ مناسبی به این سوال نیست.

واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی و معادل انگلیسی آن‌ها با تشریح و توضیحات تخصصی به زبان فارسی:

در این بخش به معرفی و تشریح واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی مرتبط با سوال و پاسخ آن در حوزه نظریه‌های روابط بین‌الملل (به ویژه سازه‌نگاری) می‌پردازیم:

#### ۱. سازه‌نگاری (Constructivism):

○ معادل انگلیسی: Constructivism

- **تشریح تخصصی:** سازه‌نگاری یک رویکرد نظری در روابط بین‌الملل است که بر اهمیت هنجارها، ارزش‌ها، هویت‌ها و ایده‌ها در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها و پدیده‌های بین‌المللی تأکید دارد. سازه‌نگاران معتقدند که دنیای بین‌الملل یک دنیای اجتماعی است که در آن تعاملات، گفت‌وگوها و معناهای مشترک نقش اساسی ایفا می‌کنند. سازه‌نگاری در مقابل رویکردهای ماده‌باور مانند واقع‌گرایی و نئورئالیسم قرار می‌گیرد و بر عاملیت انسانی و تغییرپذیری ساختارهای بین‌المللی تأکید دارد.



## ۲. دوگانگی ساختار (Duality of Structure) :

- معادل انگلیسی: Duality of Structure
- **تشریح تخصصی:** دوگانگی ساختار یک مفهوم کلیدی در سازه‌نگاری است که بیانگر رابطه متقابل و شکل‌دهنده بین ساختار و کنشگر است. بر اساس این مفهوم، ساختار (هنجارها، قواعد، دانش مشترک) هم کنشگر را شکل می‌دهد و رفتار او را محدود و ممکن می‌سازد، و هم کنشگر از طریق اعمال و تعاملات خود، ساختار را بازتولید، تقویت یا تغییر می‌دهد. دوگانگی ساختار بر عاملیت انسانی و توانایی کنشگران در تغییر ساختارها تأکید دارد و پویایی و تغییرپذیری نظام بین‌الملل را تبیین می‌کند. این مفهوم از اندیشه‌های آنتونی گیدنز وام گرفته شده و توسط سازه‌نگاران روابط بین‌الملل به این حوزه وارد شده است.

## ۳. کنشگر/عامل (Agent) :

- معادل انگلیسی: Agent
- **تشریح تخصصی:** کنشگر یا عامل به فرد، گروه، سازمان یا دولتی اطلاق می‌شود که در نظام بین‌الملل عمل و کنش انجام می‌دهد و بر روابط بین‌الملل تأثیر می‌گذارد. در سازه‌نگاری، کنشگران صرفاً واحدهای منفعل و از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه دارای اراده، آگاهی و توانایی انتخاب هستند و می‌توانند از طریق کنشگری خود، ساختارهای بین‌المللی را تغییر دهند. دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های فراملی و حتی افراد می‌توانند به عنوان کنشگر در روابط بین‌الملل در نظر گرفته شوند.

## ۴. ساختار (Structure) :

- معادل انگلیسی: Structure
- **تشریح تخصصی:** ساختار در نظریه روابط بین‌الملل به مجموعه‌ای از هنجارها، قواعد، دانش مشترک و ترتیبات نهادی اطلاق می‌شود که تعاملات بین‌المللی را شکل می‌دهند و معنادار می‌سازند. ساختارها هم رفتار کنشگران را محدود می‌کنند و هم آن را ممکن می‌سازند. در سازه‌نگاری، ساختارها عمدتاً اجتماعی و ایده‌آل هستند و بر هنجارها و ایده‌های مشترک تأکید دارند، در حالی که در رویکردهای ماده‌باور، ساختارها بیشتر مادی و مبتنی بر توزیع قدرت تعریف می‌شوند.

## ۵. هنجار (Norm) :

- معادل انگلیسی: Norm
- **تشریح تخصصی:** هنجار در روابط بین‌الملل به یک انتظار مشترک رفتاری اطلاق می‌شود که از نظر اجتماعی مناسب و مشروع تلقی می‌گردد. هنجارها رفتار کنشگران را هدایت می‌کنند و چارچوبی برای ارزیابی رفتار دیگران فراهم می‌آورند. هنجارها می‌توانند صریح (Explicit) و codified شده (مانند حقوق بین‌الملل) و یا ضمنی (Implicit) و غیر مدون باشند. سازه‌نگاران بر نقش هنجارها در شکل‌دهی به هویت‌ها، منافع و رفتار دولت‌ها و سایر کنشگران بین‌المللی تأکید دارند.

## ۵۶. گزینه ۲

### شرح موضوع و منظور سوال:

سوال مطرح شده به نظریه رئالیسم تهاجمی از منظر جان مرشایمر، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در دوران معاصر، می‌پردازد. موضوع اصلی سوال، بررسی چرایی تهاجمی بودن دولت‌ها در نظام بین‌الملل آنارشیک است. آنارشی در اینجا به معنای فقدان یک قدرت مرکزی و فراملیتی است که قادر به اعمال حاکمیت و نظم در سطح بین‌الملل باشد. در چنین سیستمی، دولت‌ها در یک وضعیت خودیاری قرار دارند و مسئولیت تأمین امنیت و بقای خود را بر عهده دارند. سوال در پی یافتن دلیل و مکانیسم اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها از دیدگاه مرشایمر در این شرایط آنارشیک است. دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه ۲ به عنوان پاسخ مناسب:

گزینه ۲، "بیشینه‌سازی قدرت نسبی راهبرد تضمین بقاست"، هسته اصلی استدلال نظریه رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر را به درستی منعکس می‌کند. برای درک کامل این گزینه، لازم است به مبانی و اصول نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر رجوع کنیم. مرشایمر در کتاب خود با عنوان "تراژدی قدرت‌های بزرگ (The Tragedy of Great Power Politics)"، پنج اصل اساسی را برای نظریه رئالیسم تهاجمی مطرح می‌کند که منجر به تهاجمی بودن دولت‌ها در سیستم آنارشیک می‌شود:

۱. سیستم بین‌الملل آنارشیک است: هیچ قدرت فراملیتی و مرکزی وجود ندارد که بر دولت‌ها حاکم باشد. این آنارشی به معنای هرج و مرج نیست، بلکه به معنای فقدان اقتدار مرکزی است.
۲. دولت‌ها بازیگران عقلانی و یکپارچه هستند: دولت‌ها به عنوان بازیگران واحد و عقلانی عمل می‌کنند و تصمیمات آن‌ها بر اساس محاسبات عقلانی منافع ملی است.
۳. هدف اصلی دولت‌ها بقا است: مهم‌ترین هدف هر دولت در سیستم آنارشیک، تضمین بقای خود است. سایر اهداف مانند رفاه اقتصادی یا گسترش ایدئولوژی، در درجه دوم اهمیت قرار دارند و تا زمانی دنبال می‌شوند که بقای دولت را به خطر نیاندازند.



۴. **دولت‌ها دارای توانایی نظامی تهاجمی هستند:** همه دولت‌ها کمابیش از توانایی نظامی برای آسیب رساندن و حمله به یکدیگر برخوردارند. این توانایی نظامی، ابزار اصلی دولت‌ها برای تأمین امنیت و پیشبرد منافعشان است.

۵. **دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیات سایر دولت‌ها اطمینان حاصل کنند:** در سیستم آنارشیک، دولت‌ها نمی‌توانند به طور کامل از نیات پنهان سایر دولت‌ها مطلع شوند. حتی اگر یک دولت در حال حاضر صلح‌طلب به نظر برسد، ممکن است در آینده نیات تهاجمی پیدا کند. این عدم اطمینان دائمی، دولت‌ها را به احتیاط و بدبینی نسبت به یکدیگر سوق می‌دهد.

با توجه به این اصول، مرشایمر استدلال می‌کند که در یک سیستم آنارشیک، بهترین راهبرد برای تضمین بقا، **بیشینه‌سازی قدرت نسبی** است. **قدرت نسبی** در اینجا به معنای قدرت یک دولت در مقایسه با سایر دولت‌ها است، نه قدرت مطلق آن. از دیدگاه مرشایمر، دولت‌ها در پی دستیابی به حداکثر قدرت نسبی هستند تا امنیت خود را در برابر تهدیدات بالقوه و بالفعل سایر دولت‌ها تضمین کنند. هر چه قدرت نسبی یک دولت بیشتر باشد، امنیت آن نیز بیشتر خواهد بود. به همین دلیل، دولت‌ها به دنبال فرصت‌هایی برای افزایش قدرت نسبی خود، حتی به قیمت تضعیف قدرت نسبی سایر دولت‌ها، هستند. این تلاش برای **بیشینه‌سازی قدرت نسبی**، به رقابت و **конфликт** (اجتناب‌ناپذیر بین دولت‌ها در سیستم بین‌الملل منجر می‌شود. به عبارت دیگر، از دیدگاه مرشایمر، دولت‌ها به دلیل ذات قدرت‌طلب بودن یا تمایل به توسعه‌طلبی تهاجمی نیستند، بلکه **ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل** آن‌ها را به این رفتار سوق می‌دهد. در یک سیستم خودیار و نامطمئن، **بیشینه‌سازی قدرت نسبی** نه یک انتخاب بلکه یک **اجبار راهبردی** برای بقا است.

#### تجزیه و تحلیل و تفسیر مفصل گزینه ۲:

گزینه ۲ به طور خلاصه و دقیق، مکانیسم اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها از دیدگاه مرشایمر را بیان می‌کند. عبارت **"بیشینه‌سازی قدرت نسبی"** کلید فهم این نظریه است. این عبارت بر چند نکته مهم تأکید دارد:

- **تمرکز بر قدرت نسبی:** رئالیسم تهاجمی بر اهمیت قدرت نسبی تأکید دارد، نه قدرت مطلق. دولت‌ها نه تنها به دنبال افزایش قدرت خود هستند، بلکه می‌خواهند قدرت خود را در مقایسه با سایر دولت‌ها افزایش دهند.
- **راهبرد تضمین بقا:** **بیشینه‌سازی قدرت نسبی** به عنوان یک **راهبرد** یا استراتژی برای **تضمین بقا** مطرح می‌شود. این بدان معناست که دولت‌ها به صورت آگاهانه و عقلانی، **بیشینه‌سازی قدرت نسبی** را به عنوان بهترین ابزار برای حفظ امنیت و بقای خود انتخاب می‌کنند. این رفتار ناشی از یک انتخاب آزادانه نیست، بلکه یک ضرورت ساختاری است که از آنارشی سیستم بین‌الملل ناشی می‌شود.
- **مکانیسم نه انگیزه:** گزینه ۲ به **مکانیسم** تهاجمی بودن دولت‌ها اشاره دارد، نه به **انگیزه** آن‌ها. مرشایمر بر خلاف رئالیسم کلاسیک که بر طبیعت قدرت‌طلب انسان‌ها تأکید دارد، بر ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل به عنوان عامل اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها تمرکز می‌کند. انگیزه اولیه دولت‌ها بقاست و **بیشینه‌سازی قدرت نسبی**، مکانیسمی است که آن‌ها برای دستیابی به این هدف به کار می‌گیرند.

بنابراین، گزینه ۲ نه تنها پاسخ صحیح را مشخص می‌کند، بلکه به درستی جوهره نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر را منعکس می‌سازد.

#### دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

- **گزینه ۱: "همیشه منافع توسعه‌طلبی بیشتر از مخاطرات آن است."** این گزینه با نظریه رئالیسم تهاجمی مرشایمر سازگار نیست. در حالی که رئالیسم تهاجمی دولت‌ها را به دنبال توسعه‌طلبی می‌داند، اما دلیل آن را صرفاً غلبه منافع بر مخاطرات نمی‌داند. مرشایمر بر این باور است که دولت‌ها به دلیل **اجبار ساختاری برای بقا** توسعه‌طلب هستند، نه صرفاً به دلیل محاسبه منفعت و ضرر. علاوه بر این، رئالیسم تهاجمی بر **اهمیت محاسبه دقیق مخاطرات** در سیاست خارجی تأکید دارد. دولت‌های تهاجمی نیز باید به دقت مخاطرات اقدامات خود را ارزیابی کنند و تنها زمانی به توسعه‌طلبی روی می‌آورند که منافع آن به طور قابل توجهی بیشتر از مخاطرات آن باشد. اما نکته اصلی این است که انگیزه اولیه توسعه‌طلبی، تضمین بقا در سیستم آنارشیک است، نه صرفاً منفعت‌طلبی.

#### گزینه ۳: "انسان‌ها ذاتاً قدرت‌طلب و تهاجمی هستند."

این گزینه به رویکرد **رئالیسم کلاسیک** نزدیک‌تر است، نه رئالیسم تهاجمی. رئالیسم کلاسیک، که نمایندگان برجسته آن هانس مورگنتا و رینهولد نیبور هستند، بر **طبیعت قدرت‌طلب انسان‌ها** به عنوان عامل اصلی جنگ و **конфликт** ت در سیاست بین‌الملل تأکید دارند. از دیدگاه رئالیسم کلاسیک، دولت‌ها صرفاً بازتابی از طبیعت قدرت‌طلب انسان‌ها هستند و رفتار تهاجمی آن‌ها ریشه در این طبیعت ذاتی دارد. در مقابل، رئالیسم تهاجمی مرشایمر یک **نظریه ساختاری** است و بر **ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل** به عنوان عامل اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها تأکید دارد. مرشایمر معتقد است که حتی اگر رهبران دولت‌ها صلح‌طلب باشند، ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل آن‌ها را مجبور به رفتار تهاجمی می‌کند.

#### گزینه ۴: "ناسیونالیسم تهاجمی در کشورها غالب است."

این گزینه به **عوامل داخلی** در سیاست خارجی دولت‌ها اشاره دارد، در حالی که رئالیسم تهاجمی بر **عوامل سیستمی** تأکید دارد. ناسیونالیسم تهاجمی یک **ایدئولوژی داخلی** است که می‌تواند رفتار تهاجمی دولت‌ها را تقویت کند، اما از دیدگاه رئالیسم تهاجمی، ناسیونالیسم عامل اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها نیست. مرشایمر معتقد است که ساختار آنارشیک سیستم بین‌الملل، صرف نظر از ایدئولوژی داخلی دولت‌ها، آن‌ها را به رفتار تهاجمی سوق می‌دهد. ناسیونالیسم می‌تواند به عنوان یک ابزار برای توجیه و بسیج منابع برای سیاست‌های تهاجمی مورد استفاده قرار گیرد، اما علت اصلی تهاجمی بودن دولت‌ها



نیست. به عبارت دیگر، ناسیونالیسم یک عامل سطح واحد (Unit-level factor) است، در حالی که رئالیسم تهاجمی بر عوامل سطح سیستم (System-level factor) تاکید دارد.

گزینه ۲ . ۵۷

شرح موضوع و منظور سوال:

سوال مطرح شده به یکی از مباحث کلیدی در نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل می‌پردازد و به طور مشخص به دنبال شناسایی رهیافتی از فمینیسم است که به جانب‌داری جنسیتی (Gender Bias) موجود در مفاهیم اصلی و بنیادین رشته روابط بین‌الملل می‌پردازد و آن را آشکار می‌سازد. منظور از "مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل" مفاهیمی همچون دولت، قدرت، امنیت، جنگ، صلح، آناژشی و... هستند که به طور سنتی در این رشته مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. سوال در واقع می‌پرسد کدام یک از رهیافت‌های فمینیستی به طور خاص به تحلیل و افشای این موضوع می‌پردازد که چگونه این مفاهیم از دیدگاه و تجربیات مردانه شکل گرفته‌اند و در نتیجه، تجربیات و دیدگاه‌های زنان را نادیده گرفته یا به حاشیه رانده‌اند.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه ۲ به عنوان پاسخ مناسب:

گزینه ۲، "تحلیلی"، به فمینیسم تحلیلی (Analytical Feminism) اشاره دارد که به عنوان رهیافتی در نظریه فمینیستی روابط بین‌الملل، دقیقاً بر آشکارسازی و نقد جانب‌داری جنسیتی حاکم بر مفاهیم اصلی رشته تمرکز دارد. برای درک بهتر این انتخاب، لازم است به ویژگی‌های فمینیسم تحلیلی و تمایز آن از سایر رهیافت‌های فمینیستی در روابط بین‌الملل بپردازیم.

فمینیسم تحلیلی در روابط بین‌الملل، به ویژه در آثار نظریه‌پردازانی همچون آن تیکنر (J. Ann Tickner)، بر این استدلال استوار است که مفاهیم کلیدی روابط بین‌الملل، از جمله مفاهیم مربوط به قدرت، امنیت و دولت، بر اساس تجربیات و ارزش‌های مردانه شکل گرفته‌اند و در نتیجه، دیدگاه‌ها و تجربیات زنان را نادیده می‌گیرند یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهند. این رهیافت تلاش می‌کند تا این جانب‌داری جنسیتی را در ساختار نظری و مفهومی رشته روابط بین‌الملل آشکار کند و نشان دهد که چگونه مفاهیم به ظاهر بی‌طرف، در واقعیت، دارای یک بار جنسیتی (Gendered) هستند.

برای مثال، فمینیسم تحلیلی استدلال می‌کند که مفهوم "امنیت ملی" در روابط بین‌الملل سنتی، اغلب بر جنبه‌های نظامی و دفاع از مرزهای ملی تمرکز دارد که به طور تاریخی، حوزه مردانه محسوب می‌شده است. در مقابل، نگرانی‌های امنیتی زنان، مانند خشونت خانگی، خشونت جنسی و ناامنی اقتصادی، که در حوزه خصوصی و زنانه رخ می‌دهند، نادیده گرفته می‌شوند یا به عنوان مسائل "غیر امنیتی" طبقه‌بندی می‌شوند. فمینیسم تحلیلی با آشکار ساختن این نوع جانب‌داری جنسیتی در مفهوم امنیت، نشان می‌دهد که چگونه روابط بین‌الملل سنتی، تجربیات و نگرانی‌های زنان را در تحلیل‌های امنیتی خود به حاشیه می‌راند.

در آثار آن تیکنر، به ویژه کتاب مهم او با عنوان "جنسیت در روابط بین‌الملل (Gender in International Relations)"، به تفصیل نشان داده می‌شود که چگونه مفاهیم رئالیستی قدرت، امنیت و دولت، بر اساس ویژگی‌های "مردانه" همچون استقلال، عقلانیت و رقابت تعریف شده‌اند، در حالی که ویژگی‌های "زنانه" همچون وابستگی متقابل، احساسات و همکاری، نادیده گرفته شده یا کم‌اهمیت جلوه داده شده‌اند. تیکنر با تحلیل انتقادی این مفاهیم، نشان می‌دهد که چگونه روابط بین‌الملل سنتی، یک دیدگاه جنسیتی را در خود نهفته دارد و با آشکار ساختن این جانب‌داری جنسیتی، راه را برای بازاندیشی و بازتعریف مفاهیم اصلی رشته بر اساس دیدگاه‌های جنسیتی متعادل‌تر و فراگیرتر هموار می‌کند.

تجزیه و تحلیل و تفسیر مفصل گزینه ۲:

گزینه "تحلیلی" به طور خاص بر جنبه تحلیل انتقادی و آشکارسازی فمینیسم تحلیلی تأکید دارد. این رهیافت نه تنها به توصیف وضعیت موجود می‌پردازد، بلکه به دنبال تحلیل و فهم مکانیسم‌های جانب‌داری جنسیتی در ساختار دانش روابط بین‌الملل است. فمینیسم تحلیلی با استفاده از ابزارهای تحلیلی و روش‌های تحقیق کیفی، تلاش می‌کند تا نشان دهد که چگونه مفاهیم به ظاهر بی‌طرف روابط بین‌الملل، در واقعیت، دارای پیش‌فرض‌های جنسیتی پنهان هستند که به نفع مردان و به ضرر زنان عمل می‌کنند.

این رهیافت به دنبال تفسیر و بازخوانی متون کلاسیک روابط بین‌الملل از منظر جنسیتی است و نشان می‌دهد که چگونه این متون، با وجود ادعای بی‌طرفی، در واقعیت، دیدگاه‌های جنسیتی خاصی را بازتاب می‌دهند و تقویت می‌کنند. فمینیسم تحلیلی نه تنها به نقد جانب‌داری جنسیتی می‌پردازد، بلکه به دنبال ارائه راه‌حل‌ها و استراتژی‌هایی برای رفع این جانب‌داری و ایجاد یک رشته روابط بین‌الملل جنسیتی متعادل‌تر و فراگیرتر است.

به عبارت دیگر، فمینیسم تحلیلی فراتر از صرفاً توصیف وجود جانب‌داری جنسیتی می‌رود و به تحلیل علل و ریشه‌های این جانب‌داری و تأثیرات آن بر دانش و عمل روابط بین‌الملل می‌پردازد. تمرکز بر "تحلیل" در این رهیافت، نشان‌دهنده رویکرد انتقادی و عمقی فمینیسم تحلیلی به مفاهیم اصلی و بنیادین رشته روابط بین‌الملل است.

دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

گزینه ۱: "تجربی"

فمینیسم تجربی (Empirical Feminism) در روابط بین‌الملل بیشتر به جمع‌آوری و تحلیل داده‌های تجربی در مورد تفاوت‌های جنسیتی در عرصه‌های مختلف روابط بین‌الملل تمرکز دارد. این رهیافت به دنبال اثبات وجود تفاوت‌های واقعی بین تجربیات و رفتار زنان و مردان در



حوزه‌های مختلف سیاست جهانی است. برای مثال، فمینیسم تجربی ممکن است به بررسی تأثیر جنسیت بر تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی، مشارکت در جنبش‌های صلح و تأثیر جنگ بر زندگی زنان و مردان بپردازد.

در حالی که فمینیسم تجربی می‌تواند شواهدی مهم در مورد وجود جانبداری جنسیتی در عرصه روابط بین‌الملل ارائه دهد، هدف اصلی آن آشکار ساختن جانبداری جنسیتی حاکم بر مفاهیم اصلی رشته نیست. فمینیسم تجربی بیشتر بر توصیف و توضیح واقعیت‌های تجربی تأکید دارد، تا نقد و تحلیل مفاهیم نظری. بنابراین، گزینه "تجربی" به دلیل تمرکز بر جمع‌آوری داده‌ها و توصیف واقعیت‌ها، پاسخ مناسبی به سوال مطرح شده نیست.

گزینه ۳: "رادیکال"

فمینیسم رادیکال (Radical Feminism) در روابط بین‌الملل، بر ریشه‌های ساختاری و عمیق نابرابری جنسیتی در سطح جهانی تأکید دارد. این رهیافت پدرسالاری (Patriarchy) را به عنوان نظام مسلط جهانی که زنان را تحت ستم قرار می‌دهد، مورد توجه قرار می‌دهد. فمینیسم رادیکال استدلال می‌کند که نابرابری جنسیتی ریشه در ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جهانی دارد و برای رفع آن نیاز به تغییرات بنیادین و رادیکال در نظام جهانی وجود دارد.

در حالی که فمینیسم رادیکال به نقدی بنیادین از نظام پدرسالاری می‌پردازد و می‌تواند به درک ریشه‌های ساختاری جانبداری جنسیتی کمک کند، تمرکز اصلی آن آشکار ساختن جانبداری جنسیتی حاکم بر مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل نیست. فمینیسم رادیکال بیشتر به تحلیل ساختارهای کلان ستم جنسیتی و راه‌های رفع آن می‌پردازد، تا نقد مفاهیم نظری رشته. بنابراین، گزینه "رادیکال" به دلیل تمرکز بر تحلیل ساختارهای ستم و راه‌حل‌های بنیادین، پاسخ مناسبی به سوال مطرح شده نیست.

گزینه ۴: "هنجاری"

فمینیسم هنجاری (Normative Feminism) در روابط بین‌الملل بر ارائه پیشنهادها و راهکارهای هنجاری برای بهبود وضعیت زنان در عرصه جهانی تأکید دارد. این رهیافت به دنبال ترویج ارزش‌های فمینیستی مانند برابری جنسیتی، عدالت اجتماعی، صلح و همکاری در روابط بین‌الملل است. فمینیسم هنجاری ممکن است به حمایت از سیاست‌هایی که به نفع زنان باشد، مانند افزایش مشارکت زنان در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی، مبارزه با خشونت علیه زنان و ترویج صلح و امنیت انسانی بپردازد.

در حالی که فمینیسم هنجاری می‌تواند نقش مهمی در ترویج ارزش‌های فمینیستی و پیشنهاد سیاست‌های بهبودبخش ایفا کند، تمرکز اصلی آن آشکار ساختن جانبداری جنسیتی حاکم بر مفاهیم اصلی روابط بین‌الملل نیست. فمینیسم هنجاری بیشتر به ارائه توصیه‌های هنجاری و ارزشی و پیشنهاد سیاست‌های عملی تأکید دارد، تا نقد مفاهیم نظری رشته. بنابراین، گزینه "هنجاری" به دلیل تمرکز بر ارزش‌ها و سیاست‌های هنجاری، پاسخ مناسبی به سوال مطرح شده نیست.

گزینه ۳

شرح موضوع و منظور سوال:

سوال مطرح شده به دغدغه‌های روش‌شناختی در مطالعات روابط بین‌الملل و به‌طور خاص، دیدگاه انتقادی یکی از نظریه‌پردازان برجسته این حوزه نسبت به نظریه‌های موسوم به "بازاندیش‌گرا" می‌پردازد. منظور از نظریه‌های بازاندیش‌گرا، طیف وسیعی از رویکردهای نظری است که در دهه‌های اخیر در رشته روابط بین‌الملل ظهور کرده و به چالش با جریان اصلی نظریه‌پردازی، به‌ویژه رئالیسم و لیبرالیسم، برخاسته‌اند. این رویکردها که اغلب تحت عنوان "پسااخبارگرا"، "برساخت‌گرا"، "نظریه انتقادی" و ... دسته‌بندی می‌شوند، بر نقش ایده‌ها، هنجارها، هویت‌ها و برساخت‌های اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل تأکید دارند و روش‌شناسی‌های پوزیتیویستی جریان اصلی را به چالش می‌کشند. سوال در صدد شناسایی نظریه‌پردازی است که این طیف از نظریه‌ها را به دلیل فقدان یک "برنامه پژوهشی مشخص و منسجم" مورد انتقاد قرار داده است. اصطلاح "برنامه پژوهشی مشخص و منسجم" در اینجا به چارچوب روش‌شناختی مشخص، فرضیه‌های قابل آزمون، و معیارهای واضح برای ارزیابی تجربی و پیشرفت دانش اشاره دارد.

دلایل تخصصی و علمی انتخاب گزینه ۳ به عنوان پاسخ مناسب:

گزینه ۳، "کوهن" که به احتمال قریب به یقین اشاره به رابرت کوهن (Robert Keohane) دارد، پاسخ صحیح به این سوال است. رابرت کوهن، یکی از چهره‌های کلیدی نظریه نهادگرایی نئولیبرال و به‌طور کلی، رویکردهای پوزیتیویستی در روابط بین‌الملل، به دلیل نقدهای صریح و روش‌مند خود به نظریه‌های بازاندیش‌گرا، به‌ویژه برساخت‌گرایی، شناخته می‌شود. دلایل تخصصی و علمی انتخاب کوهن به عنوان پاسخ مناسب را می‌توان در چند محور کلیدی تبیین نمود:

۱. **تاکید بر روش‌شناسی پوزیتیویستی:** کوهن در آثار متعددی، از جمله مناظره‌های مشهور خود با نظریه‌پردازان برساخت‌گرا همچون الکساندر ونت، بر اهمیت روش‌شناسی پوزیتیویستی در پژوهش‌های روابط بین‌الملل تأکید کرده است. از منظر کوهن، نظریه‌های روابط بین‌الملل، برای آنکه بتوانند به تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های سیاسی بین‌المللی بپردازند و دانش معتبری تولید کنند، باید از روش‌های علمی دقیق، فرضیه‌های قابل آزمون، داده‌های تجربی و معیارهای روشن برای ارزیابی استفاده نمایند. این رویکرد پوزیتیویستی، هسته اصلی انتقادات کوهن به نظریه‌های بازاندیش‌گرا را تشکیل می‌دهد.

۲. **انتقاد از ابهام مفهومی و عدم آزمون‌پذیری:** کوهن نظریه‌های بازاندیش‌گرا را به دلیل ابهام مفهومی و عدم آزمون‌پذیری تجربی مورد انتقاد قرار می‌دهد. از دیدگاه کوهن، بسیاری از مفاهیم کلیدی نظریه‌های بازاندیش‌گرا، مانند "هویت"، "هنجارها"، "منافع برساخته‌شده" و ... به اندازه‌ی کافی دقیق و روشن



تعریف نشده‌اند و اندازه‌گیری و سنجش تجربی آن‌ها دشوار است. این ابهام مفهومی و عدم آزمون‌پذیری، از نظر کوهن، نظریه‌های بازاندیش‌گرا را فاقد قدرت تبیینی و پیش‌بینی‌کنندگی لازم می‌سازد و مانع از شکل‌گیری یک برنامه پژوهشی منسجم و پیش‌رونده در این حوزه می‌شود.

۳. **تمرکز بر مکانیسم‌های علی و تبیین‌های سببی:** کوهن، در مقابل نظریه‌های بازاندیش‌گرا که اغلب بر فهم و تفسیر معانی و براساخت‌های اجتماعی تمرکز دارند، بر اهمیت تبیین‌های سببی و کشف مکانیسم‌های علی در روابط بین‌الملل تأکید می‌ورزد. از منظر کوهن، نظریه‌های روابط بین‌الملل باید بتوانند به سوال "چرا؟" پاسخ دهند و مکانیسم‌های علی که پدیده‌های سیاسی بین‌المللی را توضیح می‌دهند، شناسایی و تبیین نمایند. انتقاد کوهن به نظریه‌های بازاندیش‌گرا این است که این نظریه‌ها اغلب در توصیف و تفسیر پدیده‌ها موفق عمل می‌کنند، اما در ارائه تبیین‌های سببی و مکانیکی که بتوانند روابط علت و معلولی را نشان دهند، ناتوان هستند و به همین دلیل، فاقد یک برنامه پژوهشی منسجم برای پیشبرد دانش در این حوزه به شمار می‌روند.

۴. **تأکید بر پیشرفت علمی و دانش انباشتی:** کوهن به پیشرفت علمی و دانش انباشتی در حوزه روابط بین‌الملل باور دارد و معتقد است که نظریه‌های روابط بین‌الملل باید به تدریج بهبود یافته و بر اساس شواهد تجربی و نقدهای روش‌مند، به دانش دقیق‌تر و قابل اتکاءتری دست یابند. از دیدگاه کوهن، نظریه‌های بازاندیش‌گرا به دلیل ابهام مفهومی، عدم آزمون‌پذیری و تمرکز بر تفسیر، مانع از این پیشرفت علمی و انباشت دانش می‌شوند و به همین دلیل، نمی‌توانند یک برنامه پژوهشی منسجم و پیش‌رونده را شکل دهند.

به طور خلاصه، انتخاب گزینه ۳ (کوهن) به عنوان پاسخ مناسب، بر مبنای نقدهای روش‌شناختی رابرت کوهن به نظریه‌های بازاندیش‌گرا استوار است. کوهن، با تأکید بر روش‌شناسی پوزیتیویستی، نظریه‌های بازاندیش‌گرا را به دلیل ابهام مفهومی، عدم آزمون‌پذیری، ناتوانی در ارائه تبیین‌های سببی و عدم کمک به پیشرفت علمی، فاقد یک برنامه پژوهشی مشخص و منسجم می‌داند.

### تجزیه و تحلیل و تفسیر مفصل گزینه ۳:

گزینه "کوهن" نه تنها پاسخ صحیح را مشخص می‌کند، بلکه به طور دقیق، نوع خاصی از انتقاد روش‌شناختی به نظریه‌های بازاندیش‌گرا را برجسته می‌سازد. برای تفسیر عمیق‌تر این گزینه، لازم است بر ابعاد مختلف این انتقاد و پیامدهای آن در مطالعات روابط بین‌الملل تأکید ورزیم:

• **انتقاد از رویکرد تفسیری:** انتقاد کوهن از نظریه‌های بازاندیش‌گرا، در واقع، انتقادی از رویکرد تفسیری در علوم اجتماعی است. نظریه‌های بازاندیش‌گرا، اغلب رویکردی تفسیری (Interpretive) را در پیش می‌گیرند و به جای تلاش برای کشف قوانین کلی و تبیین‌های سببی، بر فهم و تفسیر معانی، ارزش‌ها و براساخت‌های اجتماعی در زمینه‌های خاص تاریخی و فرهنگی تأکید دارند. کوهن، به عنوان یک نظریه‌پرداز پوزیتیویست، رویکرد تفسیری را برای تولید دانش علمی در روابط بین‌الملل ناکافی می‌داند. از نظر او، دانش علمی باید به دنبال کشف روابط علی و ارائه تبیین‌های سببی باشد و رویکرد تفسیری، به دلیل تمرکز بر معانی و زمینه‌های خاص، از این هدف باز می‌ماند.

• **تأکید بر قابلیت تعمیم‌پذیری و نظریه‌پردازی عام:** انتقاد کوهن از نظریه‌های بازاندیش‌گرا، همچنین، بر دغدغه قابلیت تعمیم‌پذیری و نظریه‌پردازی عام در روابط بین‌الملل تأکید دارد. نظریه‌های پوزیتیویستی، از جمله نهادگرایی نئولیبرال، به دنبال ارائه نظریه‌هایی هستند که بتوانند پدیده‌های سیاسی بین‌المللی را به طور کلی و در شرایط مختلف تبیین نمایند. در مقابل، نظریه‌های بازاندیش‌گرا، اغلب به زمینه‌مند بودن (Context-dependent) دانش و عدم امکان ارائه نظریه‌های عام در علوم اجتماعی باور دارند. کوهن، با انتقاد از نظریه‌های بازاندیش‌گرا، بر اهمیت نظریه‌پردازی عام و قابلیت تعمیم‌پذیری در روابط بین‌الملل تأکید می‌کند و رویکردهای بازاندیش‌گرا را به دلیل تمرکز بر زمینه‌های خاص و عدم تلاش برای ارائه نظریه‌های عام، فاقد برنامه پژوهشی منسجم می‌داند.

• **مناظره پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم:** انتقاد کوهن از نظریه‌های بازاندیش‌گرا، بخشی از مناظره گسترده‌تر بین پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم در رشته روابط بین‌الملل است. این مناظره، که از دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به اوج خود رسید، بر سر مسائل بنیادین روش‌شناسی، هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در مطالعات روابط بین‌الملل در گرفت. کوهن، به عنوان نماینده رویکرد پوزیتیویستی، در این مناظره، از روش‌شناسی کمی، تبیین‌های سببی و قابلیت آزمون‌پذیری دفاع می‌کرد و رویکردهای پساپوزیتیویستی، از جمله نظریه‌های بازاندیش‌گرا، را به دلیل عدم پایبندی به این اصول علمی، مورد انتقاد قرار می‌داد. انتخاب گزینه "کوهن" به عنوان پاسخ مناسب، این مناظره مهم روش‌شناختی در تاریخ روابط بین‌الملل را یادآوری می‌کند و اهمیت دغدغه‌های روش‌شناختی در ارزیابی نظریه‌های مختلف در این حوزه را نشان می‌دهد.

به این ترتیب، گزینه "کوهن" نه تنها پاسخ صحیح است، بلکه نمایانگر یک موضع روش‌شناختی مشخص و یک مناظره کلیدی در رشته روابط بین‌الملل است که هنوز هم در مطالعات معاصر این حوزه، اهمیت و موضوعیت خود را حفظ کرده است.

### دلایل عدم انتخاب گزینه‌های دیگر:

• **گزینه ۱: "ونت"**

**الکساندر ونت (Alexander Wendt)**، به عنوان یکی از بنیان‌گذاران نظریه براساخت‌گرایی در روابط بین‌الملل، مخالف دیدگاه مطرح شده در سوال است. ونت، اتفاقاً، تلاش فراوانی برای ارائه یک برنامه پژوهشی منسجم و روش‌مند برای نظریه براساخت‌گرایی انجام داده و در آثار خود، به‌ویژه کتاب مشهور "انارشی آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌سازند (Anarchy is What States Make of It)"، نشان داده است که چگونه می‌توان با استفاده از روش‌های علمی، به بررسی نقش ایده‌ها و هنجارها در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل پرداخت. ونت، در مناظره‌های خود با کوهن و دیگر نظریه‌پردازان پوزیتیویست، از رویکرد براساخت‌گرا دفاع کرده و استدلال نموده است که نظریه‌های بازاندیش‌گرا، نه تنها فاقد برنامه پژوهشی نیستند، بلکه می‌توانند با



استفاده از روش‌های مناسب، به تولید دانش معتبر و ارزشمند در روابط بین‌الملل کمک کنند. بنابراین، گزینه "ونت" به طور قطع، پاسخ نادرست به سوال است، زیرا دیدگاه ونت دقیقاً در نقطه مقابل انتقاد مطرح شده در سوال قرار دارد.

گزینه ۲: "بول"

**هدلی بول (Hedley Bull)**، از نظریه‌پردازان برجسته مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل، رویکردی متمایز از نظریه‌های بازاندیش‌گرا دارد، اما به طور مشخص به نقد نظریه‌های بازاندیش‌گرا به دلیل فقدان برنامه پژوهشی شناخته نمی‌شود. مکتب انگلیسی، با تأکید بر هنجارها، قواعد و نهادهای بین‌المللی، تا حدی با دغدغه‌های نظریه‌های بازاندیش‌گرا همسو است، اما در عین حال، بر اهمیت دولت‌ها، منافع ملی و نظام بین‌الملل نیز تأکید می‌ورزد و به طور کلی، رویکردی میانه‌روانه‌تر نسبت به مناظره پوزیتیویسم و پس‌پوزیتیویسم اتخاذ می‌کند. بول، اگرچه به مسائل روش‌شناختی بی‌توجه نبود، اما تمرکز اصلی او بر ارائه یک نظریه هنجاری و تاریخی در مورد نظم بین‌المللی بود، نه بر مناظره‌های روش‌شناختی با نظریه‌های بازاندیش‌گرا. بنابراین، گزینه "بول" نیز پاسخ مناسبی به سوال نیست، زیرا بول به عنوان منتقد اصلی نظریه‌های بازاندیش‌گرا به دلیل فقدان برنامه پژوهشی شناخته نمی‌شود.

گزینه ۴: "والتس"

**کنث والتس (Kenneth Waltz)**، بنیان‌گذار نظریه رئالیسم ساختاری (نئورئالیسم)، از چهره‌های شاخص جریان اصلی نظریه‌پردازی پوزیتیویستی در روابط بین‌الملل است. والتس، در آثار خود، به ویژه کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل (Theory of International Politics)"، تلاش فراوانی برای ارائه یک نظریه پارسیمونوس، قابل آزمون و تبیین‌گر در مورد سیاست بین‌الملل انجام داده و به روش‌شناسی پوزیتیویستی پایبند بوده است. با وجود این، والتس به طور مشخص نظریه‌های بازاندیش‌گرا را به دلیل فقدان برنامه پژوهشی مورد انتقاد قرار نداده است. انتقادات والتس به نظریه‌های رقیب، از جمله نظریه‌های لیبرال و مارکسیستی، بیشتر بر سر مفروضات هستی‌شناختی، سطوح تحلیل و عوامل تبیین‌گر بوده است، نه بر سر فقدان برنامه پژوهشی. والتس و پیروان نئورئالیسم، بیشتر به ارائه یک نظریه رقیب و متفاوت در مورد سیاست بین‌الملل پرداخته‌اند، تا به نقد روش‌شناختی و رد کامل نظریه‌های بازاندیش‌گرا. بنابراین، گزینه "والتس" نیز پاسخ مناسبی به سوال نیست، زیرا والتس به عنوان منتقد اصلی نظریه‌های بازاندیش‌گرا به دلیل فقدان برنامه پژوهشی شناخته نمی‌شود.

واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی مربوط به سوال و تشریح آن‌ها:

**نظریه‌های بازاندیش‌گرا: (Reflectionist Theories / Rethinking Theories)** به طیف گسترده‌ای از رویکردهای نظری در روابط بین‌الملل اشاره دارد که در دهه‌های اخیر در واکنش به جریان اصلی نظریه‌پردازی پوزیتیویستی (رئالیسم و لیبرالیسم) ظهور کرده‌اند. این نظریه‌ها، که اغلب تحت عناوین پس‌ساختارگرایی (Post-structuralism)، برساخت‌گرایی (Constructivism)، نظریه انتقادی (Critical Theory)، پسامدرنیسم (Postmodernism) و ... دسته‌بندی می‌شوند، ویژگی‌های مشترکی دارند:

- تأکید بر نقش ایده‌ها، هنجارها و هویت‌ها: بر خلاف نظریه‌های پوزیتیویستی که بیشتر بر عوامل مادی و منافع عینی تمرکز دارند، نظریه‌های بازاندیش‌گرا بر نقش تعیین‌کننده ایده‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، هویت‌ها و برساخت‌های اجتماعی در شکل‌دهی به سیاست بین‌الملل تأکید می‌ورزند.
- انتقاد از پوزیتیویسم و روش‌شناسی کمی: نظریه‌های بازاندیش‌گرا، روش‌شناسی پوزیتیویستی، به‌ویژه تأکید بر کمی‌سازی، فرضیه‌های قابل آزمون و تبیین‌های سببی را برای مطالعه روابط بین‌الملل ناکافی و حتی گمراه‌کننده می‌دانند. آن‌ها رویکردهای تفسیری، کیفی و تاریخی را برای فهم پیچیدگی‌های سیاست بین‌الملل مناسب‌تر می‌شمارند.
- تأکید بر فهم و تفسیر معانی: نظریه‌های بازاندیش‌گرا، هدف اصلی پژوهش در روابط بین‌الملل را نه تبیین و پیش‌بینی، بلکه فهم و تفسیر معانی، ارزش‌ها و برساخت‌های اجتماعی می‌دانند. آن‌ها به دنبال درک این هستند که چگونه معانی و تفسیرها، رفتار دولت‌ها و پدیده‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند.
- زمینی و تاریخی بودن دانش: نظریه‌های بازاندیش‌گرا، به زمینی و تاریخی بودن دانش باور دارند و معتقدند که دانش علمی در علوم اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل، نمی‌تواند مستقل از زمینه تاریخی، فرهنگی و اجتماعی تولید شود و ادعای عینیت و بی‌طرفی مطلق در این حوزه، توهم‌آمیز است.

**برنامه پژوهشی مشخص و منسجم (Clear and Coherent Research Program / )** برنامه پژوهشی مشخص و منسجم: به چارچوب روش‌شناختی، مجموعه‌ای از فرضیه‌ها و معیارهای مشخص و واضح برای هدایت پژوهش و ارزیابی پیشرفت دانش در یک حوزه علمی اشاره دارد. یک برنامه پژوهشی منسجم، معمولاً شامل موارد زیر است:

- روش‌شناسی مشخص: استفاده از روش‌های تحقیق تعریف‌شده و روشن، مانند روش‌های کمی، کیفی، مقایسه‌ای، تاریخی و ...
- فرضیه‌های قابل آزمون: ارائه فرضیه‌هایی که بتوان آن‌ها را به طور تجربی آزمون نمود و با شواهد تجربی، درستی یا نادرستی آن‌ها را ارزیابی کرد.
- معیارهای روشن برای ارزیابی: تعیین معیارهای واضح برای ارزیابی نتایج پژوهش و مقایسه نظریه‌های مختلف، به منظور تشخیص نظریه‌های بهتر و پیشبرد دانش در آن حوزه.